

رسالة محمد



دانشگاه امام صادق علیه السلام  
دانشکده معارف اسلامی و مدیریت  
جزوه درسی فقه ۴ دوره کارشناسی

استاد:

دکتر اصغر آقا مهدوی

دانشجو:

محمد علی صادقی کیا

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

## جلسه اول

Monday, February 09, 2015

10:51 AM

به نام خدا

- در قسمت فقه ۴ آن چیزی که در نظر گرفته شده قواعد فقهی است. قواعد فقهی هم زیاد است و چون اسمشان قواعد است اختصاص به مسائل خاصی ندارد.
- منبعی که تهیه کرده ام همه از یک کتاب نیست.
  - القواعد الفقهیه: آیت الله بجنوردی
  - القواعد و الفوائد: شهید ثانی
  - آیت الله مکارم: القواعد الفقهیه
  - آیت الله ایروانی:
  - آیت الله فاضل لنکرانی
  - مراغی: العناوین
  - کتاب البیع = قاعده لاضرر
  - کتاب ماه قاعده فقهیه: آیت الله مصطفوی
  - آیت الله محقق داماد
  - دکتر بهرامی
- قاعده های محل بحث در ترم جاری
  - قاعده لاضرر
  - قاعده نفی سبیل
  - قاعده اعانه
  - قاعده الزام
  - قاعده تسلیط
  - قاعده اهانت
  - قاعده اصاله الصحه
- فی فعل المسلم
- فی العقود و الایقات
- مباحثی که در قاعدهها بحث می شود:
  - این که قاعده چه می گوید
  - ادله قاعده بحث می شود که از کجا آمده است

- مفاد تفصیلی قاعده
- تطبیق: یعنی این قاعده ای که گفتیم در چه فرع فقهی استفاده شده است.
- قبل از وارد شدن به بحث قاعده را تعریف می کنیم:
  - **قاعده فقهی:** یک برزخی است. اصول فقه ناظر به باید و نباید نبود و از طریق آن باید و نباید را استخراج می کنیم ولی قاعده فقهی خودش باید و نباید. مثل لا ضرر و لا ضار. کلی است و قابل انطباق بر فروع متعدد ولی فقه یک موضوع و یک حکم است. شما می خواهی در مالت تصرف کنی و این تصرف باعث اذیت دیگران می شود و حق نداری این کار را ابکنی و نمی توانی بگویی که چهار دیواری اختیاری. تصرف شما در مال شما را محدود کرد. تفاوت فقه و قاعده فقهی این است که فقه جزئی و قاعده فقهی کلی است.
  - **فقه:** احکام شرعی ناظر به افعال انسان که احکام دوقسمت می شود مثل الخمر حرام
    - **احکام تکلیفی** که همان احکام خمسه هستند: واجب حرام مستحب مباح مکروه
      - مستحب بهتر است که انجام شود و مکروه بهتر است که ترک شود
    - **احکام وضعی**
      - مستقما گزاره ای در مورد فعل انسان نیستند هر چند که احکام تکلیفی هم از آن خارج می شود.
    - نوع دیگر تقسیم بندی
      - اولی
      - ثانوی
  - اصول فقه: که با قواعد فقه ممکن است خلط شود کاملا جدا است. اصول فقه اصولی است که در جهت استنباط احکام از منابع آن به کار گرفته می شود. ابزار فقیه برای استنباط است. مثل الظاهر حجه. حجیت یا ذاتی است یا قراردادی. حجیت ذاتی دلیلی نمی خواهد. هر چیزی که وجود عرضی دارد دلیل می خواهد. قطع حجیت ذاتی دارد. اگر قطع پیدا کردید به حکمی دیگر نمی شود گفت چرا. ادله ای که داریم یا قطعی است که می شود ذاتی یا ظنی است که نود درصد هم ظنی است. حجیت ظن باید اثبات شود. اصول فقه برای فرد عامی هیچ کارایی ندارد.
  - بینه یعنی مثلا دو شاهد عادل می شود بینه. ید یعنی اگر چیزی دست من بود و شما گفتی برای من است باید دلیل بیاوری. اگر شک داشته باشی که آن چیزی که دست شماست برای خود شماست یا نه برای خود شماست مگر اینکه دلیل پیدا شود.
  - **قاعده فقهی از کجا می آید:**
    - **منصوص:** قواعد فقهی بعضی می گویند که منصوص هستند. یعنی عین روایت آمده و یک قاعده فقهی شده است مثل لا ضرر و لا ضرار که این عین روایت است. در قواعد منصوص خیلی بحث می

کند که لا از چه نوع است و بحث های دیگر. یکی از تفاوت های بین اصول فقه و قواعد فقهی این است که قواعد اصولی برای فهم قواعد فقهی کاربرد دارد.

○ **اصطیادی:** یعنی صیدش کردیم. از موارد جزئی که در روایات آمده است. مثلا قاعده کل عقد ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده. هر عقدی که صحیحش ضمان آور است فاسد آن هم ضمان آور است. این قاعده از کجا آمد: این از فروع مختلفه که در فقه بوده است گرفته شده است. از مجموعه روایات علمی برای آقایان حاصل می شود و قاعده از مجموعه روایات استخراج می کنند. در واقع از فروع به کلی می رسیم. امام در مورد سه چهار عقد فرموده ای داشته اند و ما از منطق و قاعده آن روایت استفاده می کنیم. هبه اصلش ضمان آور نیست فاسد آن هم ضمان آور نیست.

- استدلال دو نوع داریم.

کلی به جزئی: قیاس

جزئی به کلی: استقرا

علوم بشری اساسش بر استقرا است. مثل می گویند ده فلز را گرم می کنیم می بینیم که منبسط شد بعد می گوئیم که اگر فلزات را گرم کنی منبسط می شود. خیلی از بحث های پزشکی در نتیجه آزمایشات و تجربیات که همان استقرا می باشد هست. استقرای ناقص که مفید علم نیست. اگر تام باشد که تقریبا حاصل نمی شود. نظریه ابطال گرایی که می گوید ما امتحان کردیم و این شد حالا شما بیا این را رد کن چرا ما این کار را بکنیم.

#### • قاعده لا ضرر

○ احکامی که مستلزم ضرر می شود از نظر شرع اسلام مشروعیت ندارد (حکم برداشته شده است). اگر برای خودت یا دیگران موجب ضرر شد حکم برداشته می شود. مثلا روزه بر شما واجب است منتهی همین وجوبی که در مورد روزه داریم دکتر می گوید روزه بگیری بیماری ات تشدید می شود اینجا وجوب روزه و آن حکم برداشته می شود.

#### ○ ادله قاعده

##### • قرآن:

هم به آیات قرآن استناد شده هم به روایات. در قرآن بیشتر واژه ضرار داریم که بیشتر از ضرر است. در قرآن گفته که "ولا یضار کاتب و لا شهید". لا یضار یعنی لا یضار یا لا یضار. نمی دانیم کدام یک از اینها بوده است. کاتب ضرر نزد یا مورد ضرر واقع نشود اگر به صورت فاعل بخوانیم یعنی این دو ضرر نزنند. اگر کاتب ضرر نزدند یعنی در نوشتن دروغ می نوشت. باز آیاتی که داریم: "و لا تضاروهن لتضیقوا علیهن". در مورد خانم ها هست که آنها را مورد ضرر و زیان و مشقت قرار ندهید.

□ "و لا تضار وارده بولدها و لا مولود له بولده". به هر دو شکل می شود خواند لا تضار یعنی مادر به بچه ضرر نزد و شیر به بچه بدهد. مولود له می شود پدر که هزینه مادر را نمی داند. اگر بخوانیم لا تضار یعنی نوعی حالت لجبازی در بین زن و شوهر در مساله تمع خودخواهی می کردند و به بهانه بچه زن یا مرد در تنگنا قرار نگیرد. مثلا زن تقاضا می کرده و مرد می گفته که نه شما بچه دار می شوی.

• روایات:

□ مشهورترین روایتی که داریم آن روایت ثمره بن جندب بود که آدم سلیم النفسی نبوده و جریان عاشورا در لشکر عمرین سعد بوده است. داستان اینطور است که درختی داشت در باغی محل ورود و خروج به باغ از خونه انصاری رد می شد. درخت خرمايي داشت که وقتی می خواست به درخت هایش سر بزند باید از داخل منزل ایشان رد می شد. از انصاری هم اجازه نمی گرفت از صاحب خانه اجازه نمی گرفت. صاحب خانه گفت شما یک دفعه می آیی و ما دوست نداریم که شما ناگهانی وارد می شوی. دوست نداریم این کار را. درخواستی که انصاری کرد گفت می خواهی وارد شوی اجازه بگیر. گفت من اجازه نمی گیرم. در راه خودم از تو اجازه بگیرم؟ من به این درخت خرمايي که می خواهم بروم از شما اجازه نمی گیرم. رفت خدمت پیامبر شکایت کرد. احضارش کردند آن مرد را. رفتند خدمت پیامبر. در دعوایی که بین آندو بود پیامبر حق را به انصاری دادند. وارد می شوی و یا الله نمی گویی!! اگر می خواهی وارد شوی اجازه بگیر. گفت یا رسول الله آیا من در راه خودم از این اقا اجازه بگیرم؟ پیامبر ص فرمودند که اصلا بگذر از این درخت خرما من جایی دیگر درخت خرمايي به تو می دهم. گفت نه درخت خودم را می خواهم فرمود دو تا می دهم و پیامبر هی بالا برد او هم قبول نمی کرد. مشکل این آدم حرص نبود بلکه کبر بود. گفت که نه همین درخت خودم را میخواهم. پیامبر فرمود درختی در بهشت به تو می دهم. آنجا همیشه است. اینجا بود که دیگر پیامبر فرمود که ما ضرر و ضرار برای مومن نداریم. این طرف مضار بود ولی ضرر به آن صاحب خانه نمی زد. پیامبر دستور داد که درخت خرمايي وی را بکنید و جلوی وی انداختند و گفتند که برو هر جایی می خواهی بکار. این یکی از روایاتی است که به آن استناد می شود و پیامبر در این روایت فرمودند که لا ضرر و لا ضرار فی المومن. اینجامشروعیت این رفت و آمد را بموجب اذیت شدن دیگران برداشت.

□ روایتی در مورد اینکه مشارب نخل(راهی که آب به زمین شما وصل میشود) این آب داره از کوه می آید در قدیم هر کس به اندازه نیازش آب را بر میداشت. آب را بر میداشتند و بعد رها می کردند برای زمین بعد. اما بعضی می آمدند این آب را که در زمین خودشان می رفته در مخزنی در زمین خودشان نگه می داشتند و نمی گذاشتند

که به دیگران برسد. پیش پیامبر رفتند و پیامبر فرمود نباید زیادی آب منع شود. اگر این کار را بکنی باعث می شود که زمین های بعدی خشک شود و پیامبر فرمود لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

## جلسه دوم

Monday, February 09, 2015

10:10 AM

### • منابع قاعده لا ضرر:

- من سر و پوست می خواهم آن بنده خدا هم از کشتن منصرف شده بود. حق را به کی بدهیم؟ قرار این بوده که شتر را بکشی و سر و پوست آن را برای من بیاوری دیگری هم چون قیمت شتر زیاد شده بود نمی خواست بکشد. حضرت گفت این سرو گردن از او نیست و این ضرار است. اگر واقعا دنبال سر و پوست بود چند برابر پول آن را به وی می دادم اما قصد لجبازی داشته است. امام فرمود که چنین حقی ندارد و این از مواردی است که قاعده لا ضرر حکم می کند بر قاعده تسلیط.
- یک روایت دیگر هست. یک بنده خدایی یک آسیابی روی رودخانه یک دهی داشت. آب که داشته حرکت می کرده آسیاب هم حرکت می کرده و انرژی تولید می شده است. قریه یک رودخانه داشته و کسی روی آن آسیابی بنا کرده بود. ده هم برای یک فرد بوده است. مسیر آب را می خواستند عوض کنند و با این کار فرد دیگر ورشکست می شد. این آسیاب آبی را تعطیل می کرد. آیا چنین حقی دارد؟ امام جواب داد تقوا را پیشه کند و به برادر مومنش مورد ضرار قرار ندهد.
- عمده ی رشته ی مدیریت بحثش تزاخم است. مدیریت کردن یعنی اهم و مهم کردن.
- اصل بحث این است که تصرفی که داری می کنی اگر نکنی برای خودت خیلی فرقی ندارد ولی به دیگری ضرر می رساند.
- الناس مسلطون علی اموالهم
- قاعده لا ضرر ناظر به این است که این تصرفات حق من است ولی این کار منجر به ضرر دیگران می شود.
- تصرف در مال خودت منجر به ضرر رسانی به دیگران می شود.
- یک چیزی که الان شاهد آن هستیم متاسفانه بعضی از ازدواج ها مهریه سنگین می بندند و بعد به هم می خورد و مردم هم پول ندارند که آن را بدهند. می گوید انقدر این زن را اذیت می کند که بگوید جونم ومهرم آزاد. حضرت فرمودند که خداوند جز آتش برای چنین آدمی راضی نیست. هر کسی مسلمانی را اذیت کند از ما نیست. ما هم با وی نیستیم. مومن کسی است که مردم از زبانش در امان باشند.

○ روایت دیگر: اگر خانمی را طلاق بدهی که حامله است تا زمانی که وضع حمل می کند باید نفقه اش را بدهی. طلاق داده اند می بینیم که زخم شیرده است شوهر می گوید که نمی خواهم به بچه شیربدهی. خانم هم می گوید که خودم می خواهم به وی شیردهم. این جا حق با مادر است. حضرت فرمودند که مادر خودش احق است. فرمودند نه مادر و نه فرزند مورد اذیت قرار نگیرد. کسی هم که وارث است نباید به بچه اش ضرر برساند.

○ قاعده لا ضرر مربوط به جایی است که ولایت دارم و از آن می خواهم سوء استفاده کنم.

• قاعده لا ضرر را مفادش را گفتیم. منابع آن را هم گفتیم.

### • بررسی مفردات قاعده لا ضرر:

○ لای نفی

○ لای نهی

○ بیشترین بحثی که شده در ضرر و ضرار است. ضرار در مقابل نفع است. ضرار به معنای نقص در مال یا جان می باشد. نقصی به مال طرف وارد کنی خط بکشی به ماشینش. جانش هم اینکه مثل منجر به قتل فردی شوی.

### ○ رابطه ضرر و ضرار:

۱. ضرار ضرر عمدی است. یعنی گاهی ضرر می زنی و آمدی بلند شوی به طرف خوردی و آنچه دستش بود افتاد شکست که این ضرار نیست اما ضرار عمدی است یعنی با قصد اینکه به طرف ضربه بزنی اقدام می کنی.

۲. ضرار ضرر در مقابل ضرر است. یعنی وقتی ضرر می زنی من هم برگردم به شما ضرر بزنی. یعنی نه حق اینکه ابتداء به دیگران ضربه بزنی نه اینکه بخواهی ضرری که به تو زده اند را با ضرر زدن به آنها جبران کنی.

۳. ضرار تاکید است. یعنی چیز جدیدی نیست. یعنی مثل شوخی و موخی که استفاده می کنی و عین هم هستند و پشت سر هم می آیند اینها هم عین هم هستند که پشت سرهم آمده اند و معنای جدیدی از ضرار مد نظر نیست.

۴. ضرر در حوزه مسائل مادی اعم از جان و مال هست ولی ضرار در حوزه معنوی یعنی حیثیت و آبرو و در ضیق و تنگنا قرار دادن است. گاهی هست که نه خسارت مالی به طرف می زنی و نه خسارت جانی ولی کاری می کنی که طرف در تنگنا و فشار قرار گیرد. این معنا را حضرت امام آورده اند و گفته اند ضرار به معنی ضیق است. این به نظر استاد بهترین نظر است.

○ هیات ترکیبیه: ما داریم لا ضرر و لا ضرار. می گویند این حقیقتا اگر بخواهیم ظاهر امر را بگیریم یعنی ضرر و ضرار نیست. مثلا روایاتی می خواندیم که رفع عن امتی تسعه... جهل از امت من



برداشته شده است و می بینیم که جهل هست پس باید چیزی در تقدیر باشد. این جا هم باید چیزی در تقدیر باشد چون یک چیزی هست باید در تقدیر گرفت اختلاف نظر اینجا ایجاد شد.

۱. نظر مشهور (نظر شیخ انصاری): می فرمایند که لا ضرر و لا ضرار یعنی حکم ضرری در اسلام

جعل نشده است. یعنی هر حکمی در اسلام هست و بطور طبیعی ضرر نیست اگر موجب ضرر شود حکم آن برداشته می شود که در این صورت دایره آن خیلی وسیع می شود و مثلا شامل عبادات و روابط اجتماعی هم می شود. می خواهد غسل کند و این غسل موجب ضرر به وی می شود و این غسل از طرف برداشته می شود. خرید و فروشی می کرده که معامله قبلی است یعنی کلاه سرش رفته است مثلا جنس ارزان را به شما گران داده است پس لزوم معامله قبلی هم برداشته می شود. مثلا کسی که مریض است و روزه برایش ضرر دارد نمی تواند روزه بگیرد. عدم جواز تصرف در مال که موجب ضرر دیگری است. این جواز برداشته شد. این حق برداشته شد. تمام این موارد که تصرف شما در مالت موجب ضرر به دیگری می شود چنین حقی را نخواهی داشت.

۲. لا ضرر و لا ضرار غیر متدارک: اگر ضرر زدی باید جبران کنی. یعنی ناظر به احکام وضعی

است. یعنی ضرر غیر متدارک نداریم و اگر ضرر زدی باید جبران کنی. که ظاهرا منسوب به نراقی است. مثلا می گوید که سلام بی جواب نداریم. مثلا بجایی اینکه بگوییم ضرر را جبران کن می گوییم ضرر بدون جبران نداریم. مثلا هدیه به شما می دهم و شما نمی دهی به جای اینکه بگوییم چرا هدیه نمی دهی می گوییم هدیه بدون جبران نداریم!! و منظورم این است که شما هم باید هدیه بدهی همانطور که من به شما هدیه دادم.

۳. شیخ الشریعه: لا در این روایت "لای نهی" است یعنی به دیگران ضرر نزن. حوزه آن حوزه

روابط اجتماعی است. مثلا قرآن می گوید "لا جدل و لا فسوق فی الحج". یعنی در حج که رفتی جای یک قرون و دو زار دعوا نکنید. مثلا داری طواف می کنی کسی را هل نده.

۴. نظر حضرت امام ره: امام بحثی که دارند تقریبا منحصر به فرد است. نگاهی که امام در بحث

قاعده لا ضرر داشته است آثار و برکاتی در فقه داشته است ولی در این قضیه نظر امام را نپذیرفته اند ولی از نظر سبک نگاه ایشان برکاتی داشته است و این نوع نگاه تحولی در فقه ایجاد کرده است ولی نظر امام در این مورد را نپذیرفته اند. امام می فرمایند که **پیامبر ص**

**سه شان داشته است**

□ **شان مبلغ احکام الهی:** هر چی از طرف خدا به ایشان وحی می شد به بشر ابلاغ می کرد.

□ **شان قضاوت:** پیامبر ص به عنوان قاضی بین مردم قضاوت می کرد و به مردم گفته شده اگر پیامبر ص قضاوتی کرد تسلیم باشید. قضاوت دعوا را ختم می دهد و

مشروعیت ساز نیست یعنی نمی توانی درخانه ای که می دانی برای خودت نیست هر چند که وکیل آن را به دیگری به دروغ اثبات کرده که برای شما هست نماز بخوانی

□ **شان حکومت:** وظیفه حاکم این است که

- امر و نهی می کند
- یک وقت حکم جدیدی برای اداره جامعه صادر می کند.
- دیگری اینکه احکام ضرر را اجرا می کند.
- از نظر حضرت امام
- احکامی که حکومتی هستند
- احکامی که شرعیه هستند
- بعضی حکم الهی را بیان می کند و بعضی قانون حکومتی را بیان می کند. حال اینکه کدام شرعی و کدام مربوط به حکومت است ممکن است بین فقها تفاوت نظر باشد. این احکامی که از طرف پیامبر صادر شده ابدی نیستند و به عنوان حاکم چنین چیزی آمده و برای حاکم بعدی با توجه به زمان تغییر می کند که این چیزی است که همه آن را پذیرفته اند. این یک تحولی در فقه ایجاد کرد و خیلی از تعارضات فقهی را حل می کند. امام فرموده اند که لاضرر حکم سلطانی...

- مهمترین قسمت نظر امام مقام اثبات قضیه است.
- روایاتی که با قضی و حکم و امر شروع شده است: امام می فرماید روایاتی که با قضی، حکم و امر شروع شده است ظاهر در حکومتی است. ظاهر که می گوئیم یعنی ظهور در این دارد که پیامبر ص به عنوان حاکم دارند چنین امری می کنند.
- روایاتی که با قال شروع می شود: اما روایاتی که قال دارد بحث شرعی است نه حکومتی.
- قاعده لا ضرر هم حکم حکومتی است به نظر امام.
- شهید ثانی هم می گوید که بعضی از روایات پیامبر ص حکومتی و بعضی از آن روایات شرعی است. ضابطه ای که شهید ثانی می دهد می گوید که الظن بالشئ یلحق بالاعم الاغلب. هر جا که شک کردیم روایتی حکومتی یا شرعی است می گوئیم چون اغلب روایات پیامبر شرعی است پس این هم شرعی است.

- بعضی گفته اند که جایی که شک داریم که حکومتی است یا شرعی اگر خلاف عام های قرآن باشد می گوییم این نهی نهی حکومتی است. حمل بر کراهت می کنیم. مثلا خوردن گوشت الاغ مکروه نیست و اگر جایی نهی شده می گوییم که آن مربوط به زمان خاصی بوده و حکومتی است. اگر حکمی بود که با عمومات ما منافات داشت می گوییم که مورد و شرایط خاصی بوده است.

## جلسه سوم

Monday, February 16, 2015  
10:08 AM

### بسم الله الرحمن الرحيم

- نظر امام راجع به قاعده لا ضرر: در اینکه این قاعده در فرمایش پیامبر این هم حکومتی باشد تقریبا کسی نپذیرفته است. **دو دلیل امام که قاعده لا ضرر حکومتی است:**

۱. یکی اینکه صدر روایت قضی است یا حکم است و این ها نشان می دهد که حکومتی است. جوابش این است که این ها بیان راوی است و راوی واقعه را نقل می کند ممکن است دستور را نقل کند یا فرمایش شفاهی را نقل کند (یعنی پیامبر ص دستوری داده باشند و راوی برای بیان آن این کلمه ها را به کار برده است). اگر پیامبر دستور داده لزومی ندارد این حکم حکومتی باشد. اگر پیامبر دستوری داده نمی توان فهمید که مبنای حکم پیامبر حکومتی بوده یا شرعی.

۲. دومی آن است که جزء چون حکومتی است (فاقلع) پس اصل هم حکومتی است. (چون فاقلع حکومتی است پس لا ضرر هم حکومتی است؛ این حرف امام است) شما ممکن است با یکی دعوا داری می ری پیش آقای مباحثی و می گوید طبق این قانون حق باشماست. حکم آقای مباحثی می تواند مبنایش یکی از قوانین شرع باشد یا طبق یکی از قوانین دانشگاه متهم را مشخص کند. اصل حکم حکومتی می تواند قانون حکومتی باشد یا قانون شرعی باشد. اشکال ندارد که گاهی حکم قاضی مستند به قانون شرعی و گاهی مستند به حکم یا قانون حکومتی باشد.

پس لزومی ندارد که اگر فرع شما حکومتی باشد اصل شما هم حکومتی باشد. اگر فرع حکومتی باشد اصل هم می تواند حکومتی و هم شرعی باشد.

• **در بحث واژه های قضی و حکم نمی تواند ظاهر در حکومتی باشد:**

۱. یکی اینکه بیان راوی است. بجای اینکه بگوید قال رسول الله گفت قضی رسول الله و این فرمایش پیامبر نیست که بشود به آن تکیه کرد. امر و نهی کردن دال بر این نیست که متعلق امر و نهی حکومتی باشد بلکه ممکن است مساله شرعی باشد.

۲. چیزی که خودم (استاد) جستجو کردم این است که من در وسائل الشیعه صد روایت را جستجو کردم دیدم که اکثر روایات هم حکومتی نیست. نمی شود اثبات کرد که هر جا قضی و امر است حکومتی است.

• امام که می فرماید حکم حکومتی است می فرماید حکم سلطانی ابدی. احکام حکومتی یا سلطانی یا ولایی پیامبر این ها یک سری ابدی هستند مثل لا ضرر و یک سری هم موقتی هستند و در چارچوب زمان و مکان هستند. مثلا انجا که پیامبر فرمودند درختش را بکن این طبق شرایط همان زمان بوده و ابدی نیست. امام می فرماید این لا ضرر حکم سلطانی ابدی است. بعضی گفته اند حکم شرعی است ولی سیاسی است. نظر امام این است که لا ضرر حکم سلطانی ثابت است.

• **آخرین نظر، نظریه آیت مکارم راجع به قاعده لا ضرر:**

۱. ایشان می فرماید که لا در قاعده لای نفی است و مراد نفی مشروعیت است. یعنی از نظر اسلام حق نداری به دیگران ضرر برسانی.

۲. نکته ی دوم این است که قاعده ناظر به روابط اجتماعی است و فاعل آن مردم هستند. یعنی مردم حق ندارند به همدیگر ضرر برسانند. فاعل شارع نیست یعنی به این معنا که خداوند حکم ضرری جعل نکرده است نیست. می گوید خداوند انزال نکرده از اینکه مردم به همدیگر ضرر بزنند. حکم خدا به من ضرر می زند مثل وضوی ضرری. شما چون روزه را واجب کرده بود شما روزه گرفتی و مریض شدی حکم خدا فاعل می شود. ولی در اینجا می گوئیم که شما حق نداری ضرر بزنی نه حکم خدا. استشهاد خودشان را به فهم فقهای قدیم موید می کنند و می گویند بین کسی از قاعده لا ضرر برای نفی روزه استفاده کرده یا نه می بینیم که از قاعده لا حرج استفاده کرده است.

۳. سومی هم این بود که این حکم، حکم شرعی کلی است. یعنی حکم حکومتی نیست.

• اگر بخواهیم در نظریه مختار، ضرر و ضرار تفاوت ماهوی دارد که آیت الله مکارم به آن اشاره نکرده است و ضرر و ضرار با هم تفاوت ماهوی دارند. **ضرار** به معنای **ضیق و درتنگنا قرار دادن** است. **ضرر** ناظر به **مسائل جسمی و مالی** و ضرار ناظر به مسائل مالی است.

• در قضیه لا ضرر

- بیان حکم شرعی توسط پیامبر: پیامبر بیان حکم شرعی کردند به عنوان مبلغ احکام الهی. المومنون عند شروطهم.
- قضاوت: پیامبر قضاوت کردند و قضاوتشان این بود که گفتند فستادن. یعنی در دعوی این دو تا پیامبر حق را به آن مردی که صاحب خانه بود دادند. اگر این بنده خدا می گفت چشم نوبت به جای بعدی نمی رسید.
- حکم سلطانی: فاقلع. آنجایی که گفت درخت را بکن.
- پیامبر شان مبلغ، قاضی و حاکم داشتند که هر سه در اینجا عملیاتی شد.

### • تزام نفع و ضرر

۱. یکی این طرف عدم نفع و دیگری ضرر است. من اگر بخواهم اینکار را بکنم نفع می برم و اگر نکنم نفع نمی برم و اگر بکنم شما ضرر می کنی. اینجا حکومت لا ضرر است. قاعده لا ضرر حاکم است. یک طرف عدم نفع و طرف دیگر ضرر است.
۲. یک طرف ضرر و دیگری عدم نفع است. قاعده لا ضرر حاکم است. فکر کنم اینطور میشه که اگر انجام بدم شما نفع نمی بری و اگر انجام ندهم خودم ضرر می کنم.
۳. این طرف ضرر است و آن طرف هم ضرر. اگر این کار را نکنم ضرر می کنم و اگر هم بکنم شما ضرر می کنی. یک طرف ضرر و طرف دیگر هم ضرر است. من انجام بدم شما ضرر می کنی. انجام ندم من ضرر می کنم. اینجا قاعده تسلیط حاکم است. تعارضاً تساقطاً.
- قاعده لا ضرر نفی حکم می کند یا اثبات هم می کند.
  - یک جا هست عدم جعل حکمی موجب ضرر است. آن تصرفی که موجب ضرر هست یا قیچی می کنیم.
  - جنبه اثباتی داشته باشد. مثلاً کسی کلاه سرش رفته است. می گویند مغبون شده ای. اینجا چی چیز را می خواهیم برداریم؟ می خواهیم بگوییم می توانیم حکم شرعی خیار غبن را جعل کنیم؟ که اگر این کار نشود شما ضرر می کنی. شما نمی توانی جعل حکم خیار غبن را از قاعده لا ضرر بفهمی.

### • قاعده نفی سبیل:

- مفاد اجمالی: گفته اند احکامی که موجب سلطه کفار شود در اسلام جعل نشده است. هر قرار دادی و هر حکمی که بخواهد اجرا شود کفار مسلط می شوند مشروعیت ندارد. مثلاً ازدواج مسلمان با

کافر. زن مسلمان به عقد مرد کافر در بیاید. زن مسلمان حق ندارد این کار را بکند. شما بخواهی اجیر کافر شوی اجاره آن شوی. در کاپیتولاسیون هم معروف بود. آمریکایی اگر در ایران تخلف می کرد محاکم ایران حق محاکمه وی را نداشتند.

○ ادله:

اصلش آیه قرآن است: **لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**. بیشترین بحث این جا شده است. یعنی چی که خدا کافرین را بر مسلمین مسلط نکرده است؟ اینجا گفته اند **این سبیل سه حالت دارد:**

در مقام تشریح. یعنی خداوند احکامی که موجب سلطه کفار شود تشریح نکرده است.

مقام حجت. یعنی در مقام احتجاج و حجت کفار هیچ سلطه ای ندارند. مسائل تکوینی، مسائل فلسفی یا هر چیز دیگر هیچ حجتی ندارند. اگر خواستی بحث منطقی کنی شما مقدم هستی و کفار نمی توانند بر شما مسلط شوند. یعنی اگر شما در مقام بحث دلیلی بیاوری کفار نمی توانند بر شما در دلیل آوردن مسلط شوند.

مقام تکوین. یعنی در عالم خارج. کفار بر مسلمین مسلط نمی شوند. اگر این را بپذیریم باید جاهایی که کفار مسلط شده اند را توجیه کنیم.  
روایت: الاسلام يعلو و لا يعلی عليه.

**اجماع:**

عقد: مناسبت حکم و موضوع.

جلسه چهارم

Monday, March 02, 2015

9:12 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

• ادله قاعده نفی سبیل (۴ مورد می باشد)

۱. آیه شریفه: نفی سبیل

۲. روایت "الاسلام يعلو ولا يعلى عليه". مراد از اسلام احکام اسلامی است. احکام اسلامی موجبات علو مسلمین فراهم می کند و مانع علو کفار می شود.

۳. اجماع: گفته اند که مدرکی است و ارزشی ندارد. یعنی اگر همه فقها در قولی با هم اتفاق نظر دارند و همه به یک آیه یا روایت اشاره می کنند می گویند. یعنی مدرکش معلوم است. چرا ارزش ندارد؟ چون بر می گردد به نظر و به برداشت از آیه و روایت. اجماع وقتی ارزش دارد که به قول صریح معصوم بر گردد ولی وقتی به برداشت فقیه بر گردد ارزش ندارد.

۴. مناسب حکم و موضوع. علما اصطلاحی دارند مناسب حکم و موضوع. مثلا اینکه شارع نماز را واجب کرد حتما یک بحثی بوده است. این جا می گویند در آیه داریم ان العزه لله و لرسوله و للمؤمنین. عزت مختص خداست و این نمی شود که احکام طوری باشد که موجب ذلت مومن شود. احکام اسلامی موجب ذلت مومنین نمی شود پس احکامی هم که تشریح می شود نباید موجب ذلت مومنین شود.

ا. مهمترین دلیل همان آیه شریفه است.

• اگر واقعا لن يجعل الله للكافرين على المومنين سيلا پس تسلط کفار را چطور توجیه می شود؟ (۳ مورد می باشد)

○ فردی از حضرت امیر سوال کرد که در جنگی شکست خوردند که می خواهیم این را توضیح دهیم. اینجا گفته لن که سالبه کلیه است. یعنی هیچوقت کفار در هیچ شرایط زمانی مسلط بر مسلمانان نمی شوند و اگر حتی یک مورد نقض پیدا شود این حکم نقض می شود. خیلی از روایاتی داریم که می آید تاویل می کند مثلا می گوید رفع عن امتی ما لا يعلمون. یعنی جهل از امت پیامبر برداشته شده است در حالی که جهل در امت هست. اینجا حتما باید یک چیزی را در تقدیر بگیری. مثلا می گویی ناودان جاری شد منظور آب در ناودان است. همیشه در فارسی هم داریم. گاهی کلام را می آوریم که اگر خودش را بگیری اشتباه در می آید و باید چیزی را در تقدیر بگیری. اینجا شیخ انصاری در مورد ما لا يعلمون ۴ احتمال می دهد. یک. آثار آن برداشته شده است. دو. مواخذه برداشته شده. مثلا در ربا گفته اگر کسی بخورد هر چند نداند فقر را به ارث می گذارد. عقاب نمی کند ولی اثر دنیایی دارد. سه. بعضی گفته اند که حکم وجوب و حرمت برداشته شده است. بعضی هم گفته اند که اثر ظاهری برداشته شد.

○ اینجا گفته شده که کفار هیچ وقت راه نفوذ و سلطه بر مومنین پیدا نمی کنند.

نفی در مقام تشریح. یک تحلیل این است که بگوییم آیه ناظر به مقام تکوین نیست. اینجا می گوئیم فقط دارد تشریح می گوید. یعنی خداوند اگر حکمی بود که مثلاً قرار دادی با کفار بستی که موجب سلطه کفار می شد این قرار داد را شارع امضا نکرده است. مثلاً اجیر کافر شوی این چنین چیزی را شارع امضا نکرده است. وقتی در خارج با آیه لن يجعل الله للکافرین علی المومنین سییلا این است که بگوییم نفی در مقام تشریح است. حکم خدا هم یعنی وقتی می خواهی جایی حکم را اجرا کنی که باعث سلطه می شود نباید این کار را بکنی چون شارع چنین چیزی را امضا نکرده است.

نفی در مقام حجت. که حضرت امیر به آن بنده خدا چنین جوابی داد. فرمود آیه در مقام نفی حجت است که آقای شیخ یوسف بحرانی در کتاب الحدائق الناظره (ایشان منسوب به اخباری است ولی معتدل است و خیلی جاها به عقل استناد می کند) و در باره این آیه می گوید نفی سبیل در مقام نفی حجت است... نفی حجت در مقام قیامت است که حجت هر چیزی است که بشود به آن احتجاج کرد می باشد. در صحنه کفار گفته اند که در روز قیامت کفار بر مومنین هیچ حجتی ندارند. در مسیر کفری که رفته اند هیچ حجت عقلایی ندارند. حجت آخرت را که گفتیم. حجت در دنیا این می شود که مثلاً با کری بحث می کنی و بحث منطقی و استدلالی می کنی و هر جوری که باشد شما غلبه پیدا میکنی. در مقام احتجاج کافر چیزی برای برنده شدن ندارد. اگر با کفاری بحث کنی و احکام و اسلام را خوب بشناسی پیروز میدان هستی.

مقام تکوین. این محل بحث است. اگر دو تای قبلی را پذیرفتی نقضی بر قضیه وارد نمی شود ولی اگر این را پذیرفتی باید تسلط کفار را توجیه کنی. کسانی هستند که این نظر را پذیرفته اند مثل امام. که می گوید هم مقام تشریح است هم مقام تکوین و هم حجت. اگر این را پذیرفتیم تسلط کفار باید توجیه شود. این جا هم نظریات متعدد است. اساسش به دو سه مطلب بر می گردد. امام که می پذیرد می فرماید خداوند در جنگ ها و تقابل خارجی کفار را پشتیبانی نمی کند و برعکس، مومنان را با امدادهای غیبی حمایت می کند. آیات زیادی را هم امام می آورد که در جزوه است. می فرماید جنگ با کفار را خداوند در مقام تکوین و در عالم خارج به مومنان کمک می کند و رعب و وحشت در دل کفار می اندازد که اصلاً جلو نمی آیند. امام می گویند که این رعب و وحشت را خدا می اندازد و از آن طرف



مومنین را به امدادهای غیبی حمایت می کند. امام می فرماید مراد از تکوین امدادهای خارجی است. امدادهای خاص را خداوند شامل کفار نمی کند. **نظر دوم که علامه داده** این است که می فرماید **لن يجعل الله للكافرين على المومنين سيلا مادامو ملتزمين بالايمان**. تا زمانی که ایمان باشد کفار بر مومنین مسلط نمی شوند. آیه نگفته که بر مسمانان مسلط نمی شوند گفته بر مومنین مسلط نمی شوند. اگر می خواهید آمریکا بر شما مسلط نشود راهش این است که مومن باشید.

اگر بگوییم روایتی که علامه گفتند، علی المومنین لن را استغراقی بگیریم یا مجموعی؟ مجموعی یعنی اگر جامعه مومن باشند کسی بر آنها مسلط نمی شود ولی اگر استغراقی بگیریم یعنی هیچ کافری بر هیچ مسلمانی مسلط نمی شود. اگر استغراقی بگیریم پس تسلط کفار بر پیامبر ص چه می شود؟ این این به در مقام تکوین بگیریم و تکوین را هم در مقام ظاهر بگیریم این موارد نقض نمی شود. من به نظرم می رسد که سبیل را باید طور دیگری معنا کنیم. ایا کسی که شهید شد این تحت سلطه کفار است؟ ایا امام حسین که کشته شد و گفت هیات من الذله خدای ناکرده تحت سلطه بود؟ در تئوری قدرت وقتی می خواند قدرت را توضیح دهند قدرت را با چه چیزی ارزیابی می کنند؟ می گویند کسی قدرت دارد که بتواند حرفش را غالب کند. مثلا کاری می کند که دیگران وی را همراهی کنند. حرف خودش را غالب و نافذ می کند. که سبیل دارد؟ ایا کافری که شما را می زند تسلط دارد؟ من اگر کاری که کفار می خواهند انجام دهم را انجام دهم بر من مسلط شده اند. اگر تابع دستوراتشان شوم بر من مسلط شده اند. **سلطه یعنی طرف مقابل شما رابه مسیری که می خواهد بکشد.** ادم همین که گناه کند از آن طرف نقطه ضعف و سلطه پیدا می شود. این به نظر می رسد که اگر معنای سبیل را به این معنا بگیریم مقام تکوین و تشریح درست می شود. سلطه به معنای این است که کافر در مسیری که می خواهد شما را ببرد. این معنای سلطه است. همراهی و همکار شدن. همه کفار در مقابل جبهه اسلام می خواستند که مسمانان را با خودهماهنگ کنند. انسان اگر مومن باشد ولو اینکه کشته یا محاصره شود و از مسیر خودش دست بردارد به این سلطه نمی گویند. رابطه اش هم عکس است. هر چه ایمان باشد سلطه کمتر است. به هر اندازه ایمان داشته باشی کافر بر شما سلطه ندارد. شیطان می گوید که همه را گمراه می کنم جز مخلصین. یعنی کسانی که

هیچ راه نفوذی برای شیطان نگذاشته اند. به میزانی که قوی شویم به همان میزان سلطه کفار برداشته می شود. این یک تئوری است که صددرصد جواب می دهد. اگر جامعه اسلامی بخواهد جامعه مستقلی شود باید مخلص شود و هیچ راهی برای نفوذ کفار نگذارد. جامعه هر میزان که مومن باشد سلطه کفار نیست و فرد هم هر میزانی که مومن باشد سلطه کفار نیست. بر اساس این نظریه سوم را اگر پذیرفتیم گفتیم کفار چطور بر مسلمانان مسلط می شوند. آیاتی استخراج کردم (استاد) و دیدم کفار چگونه بر جامعه مسلمانان مسلط می شوند. اولین نکته ای که از قرآن فهمیدم این بود که شیاطین جنس و انس برای تسلط وحدت رویه دارند. در حوزه فردی الان شاهپوری را شیطان بخواهد از راه به در کند از چه راهی وارد می شود؟ امریکا هم دقیقاً برای تسلط بر جامعه مومنین همان کار را می کند. اینکه امام ان روزی که امریکایی ها گفتند که نباید وارد شوی و مصلحت نیست که وارد ایران شوی امام گفت که فردا می خواهم وارد ایران شوم و گفت این حرفی که می زند کار شیطان است. اینکه بتوانی خط امریکا را بخوانی باید شیطان شناس قوی باشی.

#### • اصول مقابله کفار با مومنین

- وحدت رویه شیاطین جن و انس در مقابله با جبهه ایمان. هر آیه ای که در قرآن پیدا کردید که شیطان می گوید از این راه وارد می شوم پس امریکا و دیگر مصادیق هم از این راه وارد می شوند. مثلاً از راه زینت دادن شهوت.
- ورود از نقاط ضعف. هر کسی را که نقطه ضعفی دارد شیطان از همان جا وارد می شود. می گویند که معاویه در جریان امام حسن خیلی اعتقاد داشت که این آدم در مرحله ای با ما می آید.
- استمرار در توطئه.
- بعد از این اصول وارد روش ها می شویم. روش هایی که کفار برای مقابله با جبهه ایمان می آورند.

جلسه پنجم

Monday, March 09, 2015  
10:19 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

• قاعده نفی سبیل

- سبیل را به معنای نفی حاکمیت گرفتیم. اگر کسی آزاد باشد و به او بگویند اگر خواستی نفس بکشی باید بگویی، این سبیل است ولی اگر کسی در زندان باشد ولی زندگی اش دست خودش باشد این سبیل نیست. اگر آزاد باشی ولی خط فکری ات دست دیگری باشد این سلطه می شود. مقام تکوین در معنای فیزیکی اش در خارج رخ می دهد و این باعث نفی شدن آیه نمی شود. حوزه فردی اگر دست یک فرد کافری باشد سبیل است و در نظام هم اگر خط مشی دست آمریکا باشد این هم سبیل است. سبیل یعنی می خواهد نظرش را تحمیل کند. اینجا سبیل می شود.
- بر اساس این معنا حالا برای اینکه به این معنا بر جامعه مسلط شوند چه راهکار هایی دارند؟ راه های سلطه جریان کفر نسبت به جریان ایمان چیست؟

۱. **تهدید.** یعنی چماقی هست ولی قرار نیست که پایین بیاید. شیطان شما را می ترساند. الشیطان يعدکم الفقر. در بیرون اولین کاری که مستکبرین شروع می کنند تهدید است. این خیلی کارایی دارد. بعضی که ضعیف هستند در همین مرحله عقب نشینی می کنند. این را اگر بخواهیم در جریان قرآنی نگاه کنیم طه ۷۱ است. وقتی جریان موسی و فرعون پیش می آید این ها می دانند که قضیه قضیه دنیوی نیست. فرعون چکار می کند؟ خودش را همه کاره می دانست. گفت بدون اذن من ایمان آوردید؟ شروع کرد به تهدید کردن. گفت به درخت اویزانتان می کنم. آن وقت می دانید که کار دست کیست. این اولین مرحله است که تهدید است. شعرا ۲۹. اگر شما مسیری که من می خواهم را پیش ببرم از من تبعیت نکنید شما را در زندان می اندازم. اولین کاری که دشمنان انجام می دهند تهدید است.

۲. **تحقیر.** خیلی برای تسلط پیدا کردن راه کار خوبی است. کسی که در دورن احساس حقارت کند راحت تسلیم می شود. مثلا در مورد بی حجاب ها بعضی برای مسخره شدن توسط دیگران باعث شده که بی حجاب شوند. قرآن می گوید که فرعون فاستخف قومه باطاعوه. این روحی که در جامعه تزریق می شود که ما نمی توانیم یکی دیگر از علت های سلطه جریان کفر می باشد.

۳. **تهمت زدن.** این هم در حوزه فردی هم در حوزه کلان هست. مبنای این روش این است که انسان کمال خواه است فطرتا. و ادم های سالم را دوست دارد. وقتی کسی را دوست داشته باشند از وی پیروی می کنند و مردم دوست دارند که با ایشان باشند و حال کسی می آید و

به این فرد محترم تهمت می زند و باعث می شوند که دیگران از وی پیروی نکنند و نخواهند که با ایشان باشند. تهمت را روانشناسان (یعنی این کار را یک روانشناس بهتر می تواند انجام دهد نه اینکه روانشناس ها اینطوری هستن ها، به کسی بر نخوره) ارزیابی می کنند که الان چه تهمتی به ایشان می چسبید؟ تهمتی می زنند که تاحدی از طرف جامعه پذیرفته شود. ان چیزی که در جامعه دل ها را فریب می داد و

• شعرا ۳۴ و شعرا ۲۷ که نسبت سحر و جنون داده اند. انقلابی که باعث انقلاب ما شد

۴. **تطمیع.** برخی از آیات را اشاره می کنم. در جریان موسی و فرعون که فرعون از ساحران دعوت کرد و گفت که موسی ساحر است و سحر وی را خنثی کنید آنها گفتند چیزی به ما می رسد؟ فرعون گفت بله. شما از مقربین در دستگاه من خواهید شد. در جریان معاویه که شیطان مجسم است خیلی خوب می دانسته که نقطه ضعف ادم ها کجاست. در جریان امام حسن را یک طوری خرید. بعضی را با پول. انقدر زیاد می کرد تا طرف تسلیم شود. بعضی را با مقام خرید. ایه شعرا ۴۱ و ۴۲.

۵. **تحریک احساسات مردم.** یعنی ما می خواهیم کاری را انجام دهیم مردم را نسبت به یک قضیه جری می کنیم و از احساسات انها سوء استفاده می کنیم. مردم نسبت به سرزمینشان تعلق خاطری دارند. فرعون به حضرت موسی می گوید که ایا می خواهید ما را از سرزمین خودمان خارج کنید؟ با این کار احساسات مردم را تحریک می کرد. همین که شما تردید در دلت ایجاد شود باعث می شود که مردد شوی و با این حالت نمی توانی نظام را همراهی کنی. این مساله تحریک احساسات مردم است. یعنی ارزش هایی که برای مردم مقدس است می گوئیم که می خواهند اینها را از بین ببرند. حضرت امام در جریان انقلاب خیلی از مواضعشان اینجوری بود که در مقابل کسانی که می خواستند تردید ایجاد کنند محکم وامیستاد. هود ۶۲

۶. **جو سازی.** الان هم در دنیا خیلی برنامه هست. وقتی جریان حق می آید، برای منحرف کردن ذهن مردم و از اب گل آلود ماهی گرفتن شروع به جو سازی می کنیم. نمونه های قرانی مثل جریان فرعون. وقتی موسی قیام کرد و مردم هم وسط میدان آمدند و دین را پذیرفتند موسی می خواست ذهن مردم را هدایت کند. فرعون گفت که هر چی کارگر است جمع شود و می خواهیم برج بسازیم. این باعث شد ذهن مردم تا حدودی منحرف شود. ساختن این برج بلند

مرتب‌ه ذهن مردم را گمراه کرد. فرعون به عنوان نمونه کبوتری که در حال پرواز بود را با تیر زد و گفت که خدای موسی را کشتم.

۷. شایعه پراکنی. در جریان حضرت مریم به عنوان مثال. شایعه یعنی چیز کوچکی را که اصلاً واقعیت ندارد بزرگ کنی و آن را پخش کنی.

۸. تفرقه افکنی. و جعل اهلها شیعا.

۹. سازش کاری. می گویند طرف منعطف است. کسی که می گوید حالا سخت گیری نکن و حالا شرابی هست تو هم بخور. آگه با اینها راه نیاید می گویند چقدر ادم خشکی هستی. ودو لو تدهن فیدهنون.

## جلسه ششم

Tuesday, March 10, 2015  
1:18 PM

بسم الله الرحمن الرحيم

- برای اینکه اعانه را خوب بفهمیم اصطلاحات مشابه آن را هم باید خوب بفهمیم.
- در اعانه زمینه را برای گناه دیگری مهیا می کنی که به این معین می گویند.
- سبب: مثلاً شما فرض کنید که اومدی اینجا یک حیوانی را بسته اند و شما نخ ان را ازاد می کنی و این حیوان می رود در زمین مردم و محصولاتش را از بین می برد. اینجا سبب شما می شوی و آن حیوان مباشر می شود. اینجا سبب جرمش بالاتر از مباشر است. مثلاً یک پزشکی یک دارویی را تزریق می کند که به هر کس می زند چشم هایش نمی بیند. اینجا ان کسانی که ان دارو را وارد کرده اند و در ایران پخش کرده اند سبب است. آن کسی که وارد کرده معین است. پزشک می نویسد و پرستار تزریق می کند و فرض این است که پرستار نمی داند. به پزشک سبب می گویند ولی پرستار مباشر است.
- فرق سبب با معین چیست؟ اگر واسطه عاقل مختار باشد اعانه می شود. شما که به ایشان چاقو داده ای معین می شوی. ایشان می تواند تصمیم به قتل بگیرد یا می تواند مرتکب قتل نشود. اگر واسطه عاقل مختار باشد معین و معان می شود که مقصر اصلی معان است. من به شما اسلحه می دهم و شما یک فردی را می کشی. معین و سبب یک طرف و معان و مباشر هم یک طرف. در معین و معان، معان اقوی است ولی در سبب و مباشر، سبب اقوی است. در معین و معان (به ترتیب کسی که اسلحه می دهد و

کسی که با آن کسی را می کشد) در حالتی است که معان عاقل و مختار باشد. در سبب و مباشر مثل حالتی که شما طناب آن حیوان را ازاد کنی، مباشر یا عاقل نیست و یا مختار نیست که در این حالت سبب اقوی است. اگر واسطه یا عاقل نیست یا مختار نیست این حالت سبب و مباشر می شود. سبب قوی تر است و مجازات وی هم بیشتر است.

• **مقدمه حرام:** مقدماتی را فراهم می کنی که گناهی صورت گیرد. مثلاً می گوید می خواهم شراب درست کنم آیا انگور فراوان داری؟ می گوید بلی. این مقدمه حرام می شود. مقدمه حرام فرقی با آنها اساسی است. در جایی بکار می رود که مقدمه و ذی المقدمه را یک نفر انجام می دهد. ولی در سبب و مباشر، سبب را یک نفر و مباشر را هم یک نفر دیگر انجام می دهد. پس **مقدمه و ذی المقدمه توسط یک نفر انجام می شود.** به طور طبیعی مقدمه حرام، حرام نیست. در اهل سنت اصطلاح سد ذریعه و فتح ذریعه دارند. **سد ذریعه** مثل تقسیم بندی ابن قیم:

۱. مقدمه ای که فقط منجر به حرام می شود. مثلاً می گویند شرابی که منجر به سکر می شود.  
۲. مقدمه ای که فی حد ذاته مشکل ندارد ولی قصد حرام می کنیم مثلاً بیعی که به قصد ربا است.  
۳. مقدمه ای که فی حد ذاته مشکلی ندارد ولی غالباً منجر به حرام می شود و مفسده آن بیش از مصلحت آن است مثل پا زدن خانم ها محکم روی زمین. در هر زمانی خانم ها یک جور خود نمایی می کنند. حالا قدیم ها خانم ها خلخال به پایشان بود که با زدن پایشان به زمین باعث تحریک دیگران می شدند. با این کار باعث می شود که غالباً منجر به حرام شود. مثل الان که تک خوانی خانم فی حد ذاته مشکلی ندارد. ولی چون غالباً منجر به فساد می شود می گویند که مشکل دارد.

• این سه مورد حرام است.

۴. مقدمه ای که فی حد ذاته مشکلی ندارد(به صورت خانم و دستش نگاه کند و البته در صورتی که همراه با شهوت نباشد) و گاهی منجر به حرام می شود و مصلحت آن بیش از مفسده است. مثل نگاه به مخته. یعنی شما رفته ای خواستگاری و به خانم نگاه می کنی. این حلال است.  
• این یک مورد حلال است.

### • **ادله حرمت اعانه**

○ **ایه قرآن.** تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان. واژه ها که روشن است. گاهی خودت هستی و یک کار خیر می کنی یا گاهی زمینه را برای کار خیر فراهم می کنی. این تعاون در

بر می شود. انسان در زندگی اش یا باید کارخوب کند یا زمینیه را برای کار خیر دیگران فراهم کند. ادم مومن این چنین است. یا شما خودت گناه می کنی یا زمینیه را برای گناه دیگران فراهم می کنی. کسی که واسطه زنا می شود این اعانه است. تفاوت بین اثم و عدوان که گفته اند اثم یک گناه است ولی گناه هایی که تعددی به دیگران همراه ان باشد عدوان گفته می شود.

• **دلالت ایه.** لا تعاونوا نهی، ظاهر در حرمت است. همانطور که امر ظاهر در وجوب است.

□ اشکالات بر دلالت ایه

۱. باتوجه به اینکه تعاونوا دلالت بر وجوب ندارد پس لا تعاونوا هم دلالت بر حرمت نیست (قرینه وحدت سیاق). یعنی امر ظاهر در وجوب و نهی ظاهر در حرمت ولی اگر قرینه ای داشته باشیم می توانیم از این ظاهر نتیجه دیگری بگیریم. اینجا می گوید که به قرینه صدر آیه که تعاون بر بر واجب نیست پس لا تعاونوا هم دلالت در حرمت ندارد.

• **جواب اول:** جوابی که به این اشکال می دهیم این است که بر را که می گویی لا تعاونوا دلالت وجوب ندارد چون بر یک حقیقت مشکک است ولی اثم در هر صورت است حرام است. بر یک مرتبه اش مستحب است و یک مرتبه اش واجب است. اثم مراتب ندارد و در هر صورت گناه است. این جواب را آقای بجنوردی نداده اند. بر مراتب دارد ولی اثم مراتب ندارد. این که تعاون بر بر در همه موارد واجب نیست بدلیل مشکک بودن و ذو مرتبه بودن بر است.

• **جواب دوم.** قرینه وحدت سیاق در جایی است که یک جمله و افعال آن هر دو امر یا هر دو نهی باشد.

۲. تعاون غیر از اعانه است. تعاون از باب تفاعل و همان معنای مشارکت است. ایه قران می خواهد بگوید که مشارکت نکنید نه اینکه اعانه نکنید. قران می خواهد تعاون را بگوید و نه اعانه را. مشارکت یعنی با کمک هم گناه کنیم ولی اعانه یعنی من زمینیه را مهیا کنم. مشارکت حرام است. ایه ناظر به اعانه نیست و مشارکت را می گوید.

• جواب: آقای بجنوردی این را گفته اند. یک وقت خطاب تعاونوا به یک شخص است که حرف شما درست است ولی اگر خطاب تعاونوا به همه افراد جامعه مربوط باشد. مثلا مجموعه اعانه ها تعاون می شود مثلا به شما می گویم که در درس خواندن با هم همکاری کنید. در یک مساله اگر بخواهیم اعانه داشته باشیم مشارکت می شود ولی اگر در دو امر باشد این تعاون هست ولی مشارکت نیست ولی اگر موضوع یک امر باشد مشارکت می شود. گفته مردم همدیگر را یاری کنید. در یک مساله من به شما کمک می کنم و شما در مساله ای دیگر به ما کمک می کنید. اعانه نسبت به موضوعات متعدد تعاونوا می شود. خطاب نسبت به امور مختلف است نه یک فعل.

□

## جلسه هفتم

Monday, March 16, 2015  
10:10 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

• قاعده اعانه

- روایت در مورد شراب داریم که فرموده اند که پیامبر در مورد خمر ده دسته را لعنت کرده اند؛ کسی که می کارد، نگهبانش، آب می دهد، کسی که می خورد، ساقی، کسی که شراب را حمل می کند، محمولی که شراب در آن نگه داری می شود، کسی که می فروشد، کسی که می خرد و کسی که از این راه پول در می آورد.
- هر چیزی که مغبوض مولی است باید ترک شود. عقل انسان مستقلا این را حکم می کند. قبح مساعد به آنچه مبقوض مولی است. مبقوض همان گناه و مساعد اعانه می شود. این جزء مستقلات عقلیه است.
- این هم ادله ای که در مورد قاعده داریم
- مفاد تفصیلی قاعده



## • نقش دو ملاک مهم در تحقق اعانه.

۱. **قصد** منی که می خواهیم این کار را انجام دهیم و گناه دهم باید قصد گناه را داشته باشیم و گناه هم در بیرون رخ دهد. شما چاقو می دهی به یک نفر که کسی را بکشد. یک موقع هم به همه چاقو می فروشی و قصد بدی نداری. یک عامل مهم برای تحقق اعانه قصد شماست.

۲. **تحقق اثم**. حالا شما چاقو را فروختی. قتل رخ داد یا نه؟ وقتی این رخ دهد عواملی هم که دخالت داشته اند اینها اثم هستند یا نه؟ بر اساس این دو **چهار قسمت** می شود.

- **قصد+تحقق اثم**. یعنی من چاقو می فروشم که ادم بکشی و شما هم این کار را انجام می دهی. این قدر متیقن قاعده است و اینجا اعانه صورت گرفته و معین گناه کار است.

- **عدم قصد+عدم تحقق اثم**. من به شما انگور می فروشم قصد تولید شراب ندارم شما هم شراب تولید نمی کنی.

- **قصد+عدم تحقق اثم**. من به شما انگور را برای تولید شراب می فروشم ولی شما به هر دلیلی نمی توانی شراب تولید کنی. آیا این شخص اعانه کرده یا نه؟ اینجا نظرات مختلف است. بعضی گفته اند که عدم تحقق اعانه است ولی تحقق **تجری** می باشد. تجری یعنی این است که انسان خودش **می خواهد گناهی را مرتکب شود ولی نمی تواند** که به این تجری می گویند. همه زمینه های تحقق را فراهم می کند ولی به هر دلیلی اثم رخ نمی دهد. آیا متجری مستحق عقاب است یا نه باز نظرات مختلف است. شیخ انصاری می گوید که مستحق عقاب نیست. یک عنصر مادی داریم و یک عنصر معنوی که هر کدام محقق نشود مستحق عذاب نمی شود. این نظر شیخ انصاری است. علی الظاهر شیخ انصاری هم می پذیرد که چنین آدمی هم از قرب خدا دور می شود. **فقه می گوید که گناه نکرده ولی از جهت اخلاقی در درگاه الهی سقوط می کند**. در تحقق تجری هم پس بعضی می گویند استحقاق عقاب و یا عدم استحقاق عقاب است. بعضی هم گفته اند تحقق اعانه است همین که اعانه داشته باشی شما

معین هستی و نظر سوم این است که اصلاً انجام مقدمات حرام، حرام است. از باب اینکه فی حد ذاته محکوم به یک حکم فقهی است.

• عدم قصد+تحقق آثم. شما قصدت گناه نیست و داری کاسی می کنی و انگور می فروشی و به هر کسی اجاره می دهی. مثلاً ماشینت را می دانی اگر به این فرد بدهی با این ماشین حمل مواد مخدر می کند و شما هم این کار را دوست نداری و حرص پول داری. اینجا نظری است که آقای بجنوردی می دهد این است که اعانه محقق نشده است. بعضی هم گفته اند که اعانه صادق است بعضی تفصیل قائل شده اند. اینها می فرمایند که گاهی فعل معین جزو علت تامه تحقق جرم است و بعد از اراده آثم محقق می شود. یعنی چی؟ یعنی مثلاً فرض کنید که من عصبانی شدم دنبال چیزی هستم که به سر فردی بزنم و یک فردی چوب را به من می دهد. اما اگر فعل معین جزو مبادی تحقق جرم باشد یعنی معد باشد نه اینکه علت تامه باشد. شما می خواهی یک جایی را آتش بزنی چوب و بقیه چیزها را هم داری و کافی است یک جرقه بزنی. اینجا فعل شما اعانه است. اما اگر نه من دارم انگور را می فروشم و انگور را فروختم و طرف مقابل گفت این انگور خوب بود و خوب است که با آن شراب درست کنم. اینجا دیگر عدم تحقق اعانه است. حالا دقت کنید آقای بجنوردی می گوید وقتی جزو علت تامه است می داند که جرم محقق می شود. پس آیا می توانیم چنین تفصیلی به این شرح بدهیم؟ که عدم قصد+عدم علم+تحقق جرم=عدم اعانه و عدم قصد+علم+تحقق جرم=اعانه می شود. آیا این درست است؟ (البته این فرضیه استاد است که به گفته ایشان باید روی درست یا نادرستی اش بحث شود). علم یعنی می داند که می خواهد چه کار کند.

جلسه هشتم

Monday, April 06, 2015

11:08 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

## • قاعده الزام

○ این قاعده فقط ناظر به روابط امامیه و اهل تسنن است. قاعده ای در جهت برقراری ارتباط بین امامیه و اهل سنت است.

## ○ مفاداجمالی

• اهل تسنن در بعضی موارد فقهی با امامیه سازگاری ندارند. مثلاً نماز را نگاه کنید می بینید که با امامیه تفاوت دارد. مثلاً بسم الله را یواش می گویند. آنهایی که این کار را مدیریت می کرده اند اولات امرشان بوده اند. که برای تثبیت حکومت این کار را کرده اند. مثلاً در طلاق و ازدواج عکس ما عمل کرده اند. ما در ازدواج می گوئیم که برای ازدواج مرد و زن نیاز به شاهد ندارند. ثبوتاً نیاز به شاهد ندارند. یعنی دو تا شرایط داشته باشند اگر دختر باکره هست اذن پدر را داشته باشد. وجود شاهد شرط نیست ولی در طلاق وجود شاهد شرط. اگر صد هزار تومن به شما پول بدهم اگر شاهدهی نباشد نمی توانم اثبات کنم. این ثبوتاً رخ داده ولی نمی توانم اثبات کنم. در طلاق باید دو شاهد باشند که اثبات کنند که این زن، همسر شماست. اگر دو شاهد نباشند این طلاق رخ نمی دهد. اهل تسنن عکس این عمل کرده اند. بر اساس مبنایی امامیه یک مردی خانومش را طلاق داد و شاهد نداشت این طلاق رخ نداده و هم چنان این زن همسر آن مرد است. در بحث عبادات هم هست. نمونه ی دیگر که اختلاف داریم در ارث است. یکی مسأله قول و تاسیب است. اهل تسنن می گویند اگر ارث زیاد بیاید اینها می گویند به اقوام پدری بدهید. ما می گوئیم که یک فرض و یک رد داریم. دختر اگر تنها باشد نصف را فرزند می برد و نصف را ردن. آنها می گویند که یک جایی ممکن است کم بیاید یا زیاد بیاید. تفاوت دیگر این است که ما طبقه اول و دوم داریم ولی آنها همه را در یک طبقه آورده اند. خواهر و دختر را در یک طبقه گذاشته اند در حالی که ما دختر را در طبقه یک و خواهر را در طبقه دو قرار می دهیم. برای خانم ها یک هشتم ارث وجود دارد و فرض شان ثابت است. یک اختلاف هست که یک هشتم کل ما ترک یا یک هشتم هوایی؟؟؟ در ارث و نکاح و روزه به عنوان مثال اختلاف نظر داریم. در نماز و وضو هم اختلاف داریم. در معاملات هم اختلاف داریم. ربا که اختلافی داریم که اهل تسنن می گویند ربا یک مشکلی ندارد ولی ما می گوئیم که کم و زیاد آن تفاوتی ندارد. در مسأله عاریه اختلاف داریم که ما عاریه (چیزی که قرض می گیریم و استفاده می کنیم ولی ودیعه این است که از آن امانت استفاده نمی کند) در راستای استفاده تلف شود ضامن نیست به

شرطی که افراط نکرده باشد. مثلا اگر موتور قرض کرد ولی آن را قفل نکرد و دزد برد ضامن است ولی اگر مواظب بوده و افراط نکرده ضامن نیست بشرط اینکه شرط ضمن عقد نشده باشد. در طلا و نقره از نظر فقه ما استثنا شده و ضامن است. آنها می گویند که عاریه ضامن نیست الا در اشیا صغیره. مثلا انگشتر به شما دادم گم شد ضامن هستی ولو اینکه طلا و نقره هم نباشد ولی در اشیا بزرگ ضامن نیستی. اختلاف دیگر در قاعده خیار است. التلف فی زمن الخیار من مال من لا خیار له. حیوانی به شما فروختم و مشتری سه روز حق فسخ دارد. خب این گاوی فروخته است. کی لا خیار له است. بایع لا خیار له است. مشتری حق فسخ دارد تا مدت سه روز. ولی بایع حق فسخ ندارد. در مدت سه روز حیوان تلف شد از جیب بایع رفته است. یعنی باید پول حیوان را به مشتری برگرداند. به شرطی که مشتری افراط و تفریط نکرده باشد. باید بایع پول را به مشتری بدهد. این چیزی است که فقه ما می گوید و اهل تسنن قائل به این نیستند. ما اختلافاتی با اهل تسنن در مسائل مختلف داریم. زمان قدیم هم بعضی شهرها هستند که اهل تسنن و شیعه در کنار هم زندگی می کنند و مشکلی هم ندارند. این اختلافاتی که پیش می آید چکار کنیم؟ مثلا بایع اهل تسنن و مشتری امامیه است. بعد گاو می میرد به قانون اهل تسنن عمل کنیم یا شیعه؟ ما با اهل تسنن در حوزه هایی اختلاف داریم و روابط هم داریم باید چکار کنیم؟ مفاد اجمالی این است که اگر عمل به قانون اهل تسنن منافی را برای امامی را به دنبال داشت می تواند فرد عامی را به آن الزام کند. در مساله ارث. یک نفر خدمت امام آمده و سوال کرده گفته من یک اقایی مرده است و یک دختر و خواهری دارد. این خواهر از امامی است ما چکار کنیم؟ آیا می توانم نصف ارث را بگیرم یا نه؟ این خواهر هم خواهر ابوینی است. امام فرمودند که دختر کل ارث را می برد و به دختر چیزی نمی رسد. آن مردی که مرده اهل تسنن است. و خواهرش مومن شیعه است. یعنی آنها طبق قانون خودشان باید نصف ارث را به دختر بدهند. امام فرمودند بگیر و نوش جان. فرض کنید که حالت برعکسش باشد. فرض کنید کسی مرده که سنی است که دختر امامی و خواهر سنی دارد. در این حالت نصف را به خواهر می دادند. حالا که خودشان می دهند و قائل به این هستند نگو حرام است و حق من نیست. حال سوال این است که اگر دختر شیعه باشد و خواهر سنی حکومت چکار میکند؟ این سوال باید بررسی شود. این مساله مستندش فقط روایت است و آیات قرآن نداریم و فقط یک چیز تعبدی است و بر اساس دستور ائمه عمل می کنیم.

• روایت دیگر در مورد مساله ازدواج است. در مورد ازدواج گفته که یک آقای سنی است که خانمش را طلاق داده و شاهد نداشته بخ خاطر همین از نظر فقه ما باطل است و هنوز زوجیت برقرار است. ولی خانم خودش را مطلقه می داند. امامی می تواند با این زن ازدواج کند یا نه؟ گفته اند که می تواند. می گویی که چون طبق قاعده شما این زن، همسرت نیست پس مرد شیعه می تواند با وی ازدواج کند. پس دو روایت ذکر کردیم.

### ○ دلیل قاعده

□ الزموهم بما الزموا به انفسهم. الزموا از فعل هایی است که دو مفعول دارد. خودشان را ملتزم می دانند شما هم آنها را التزام کنید.

□ ازدواج با همسر مطلقه اهل تسنن از طریق طلاق بدون شاهد. امام فرمودند که تتزوج

لا تترك المراه بغیر زوج.

### ۳. مفاد تفصیلی

۱. یکی مساله تعمیم قاعده به

۱. رابطه کافران با مسلمانان. آیا می توانیم از قاعده الزام استفاده کنیم؟ فرض کنید که ازدواج با خانوم مسیحی که همه موقت آن را جایز می دانند ولی دایم محل اختلاف است ولی زن نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند. یک خانمی با آقای انگلیسی ازدواج کرده است و طبق قانون خودشان زن را طلاق داده است. شما می توانی با این خانم ازدواج کنی؟ همان چیزی که برای اهل تسنن گفته ایم برای کفار هم هست.

۲. مساله دیگر که در رابطه با کفار هست مثلاً فرض کنید که از نظر ما بهره پول حرام است یک دعوایی اوایل انقلاب بود که هنوز هم داریم این بود که پول هایی که بلوکه کرده اند از زمان شاه، به ما نمی دهند، هر دفعه ای هم یک مساله سوری درست می کنند و می گویند که از ایران طلب داریم و از این پول ها بر می داریم. اگر یک زمانی اگر بخواهند برگردانند باید بهره شان را بدهند ولی طبق قانون ما حرام است. می توانیم بگیریم. ما حق ندایم ربا به کفار بدهیم ولی می توانیم زیاده از کفار بگیریم. از باب قاعده الزام هم می توانیم بگیریم. برای تعمیم به کفار به دو دلیل تکیه شده. یک روایتی داریم که گفته یجوز علی کل ذی دین ما یستحلون. آقای بجنوری این روایت را اینجوری ترجمه کرده که بر علیه آنها نافذ است. یعنی ینفذ علیهم. چیزی را که

خودشان حلال می دانند می توانی از آن استفاده کنی و به اهل کفار تعمیم دهی. دلیل دوم استناد به تعلیل ذیل روایت دوم (تتزوج لا تترك المراه بغير زوج). پس با کفاری که هم که طبق قاعده خودشان جدا شده باشند منظور زن کافر است، مرد شیعه می تواند با چنین زنی ازدواج کند. یک حکمت داریم و یک علت. بعضی وقت ها در روایت ها لانه ها که می آید بعضی حکمت و بعضی علت را بیان می کند. آنجایی که علت است را می توانیم تعمیم دهیم. مثلا در نماز مسافر می گویند که جمعا هشت فرسخ شود مسافت شرعی شود. وقتی سوال می شود که این هشت فرسخ چرا مسافت شرعی قرار گرفته جواب داده می شود لانه اشتغال یوما. گفته اند چرا خانم باید بعد از طلاق عده نگه دارد؟ سه بار باید حائض شود. حالا وقتی خانم در حالت عده است معلوم می شود که حامله نیست. وقتی حامله می شوند این عادتشان قطع می شود. بخاطر این یکی از علامت ها برای حامله شدن قطع شدن حیض است. سه دفعه را شرع گذاشته است که یقین حاصل شود که از شوهر سابق حامله نشده. برای جلوگیری از اختلاط میاه. علت حرمت خمر اسکار است. حالا فقها می گویند اگر علت آمد حکم دایر مدار علت است ولی دایر مدار حکمت نیست. پس در این قسمت بالا لانه اشتغال یوما اگر حکمت گرفتی بیش از ۴۵ کیلومتر هم رفتی نماز شما شکسته می شود ولی اگر علت بگیریم شکسته نمی شود. این تفاوت پیدا می شود. اینجا آقای بجنوری نظرش این است که لا تترك بغير زوجة اینجا حکمتش را بیان می کند. چون صد در صد نیست. ما با آنها ازدواج می کنیم ولی سنی ها که این کار را نمی کنند. یکی از معیار هایی که برای تمیز حکمت و علت است این است که تشخیص علت برای عرف راحت است ولی حکمت اینطور نیست. می گوئیم چرا این آقا می میرد؟ چون انسان است و انسان ها هم میمیرند. علت ها همیشگی ولی حکمت ها قالبی هستند. مثلا حکمت چراغ قرمز این است که تصادف نشود و شما می توانی در نیمه شب که خلوت است رد شوی. وقتی چیزی علت شد موضوع می شود و باید اگر خمر حرام است بتوانم آن را تشخیص دهم اگر قرار باشد چیزی موضوع حکم باشد که تشخیص آن سخت باشد قرار دادن حکم برای این موضوع لغو است.

a. ما یک الزام و یک التزام داریم. الان در الزام بحث می کنیم. ایا راجع به قوانین کفار التزام هم داریم؟ در بعضی روایات داریم که برای هر قومی نکاحی دارند

و بین زن و دوست تفاوت قائل می شوند. بنابراین همسر فرق می کند. گفته اند به نظر استاد این قاعده می خواهد التزام را بگوید نه الزام را. این نظر استاد است. به نظر استاد لکل قوم ما يستحلون این می خواهد التزام را بگوید. التزام از طرف ماست که مثلا شما باید به نکاح کفار ملتزم باشی و نگویی که اینها زن و شوهر نیستند. ولی الزام این است که قوانینی که آنها بهش عمل می کنند و نفعی برای شما دارد و آنها هم خودشان را ملزم می دانند که به شما بدهند شما آن را قبول کن.

b. می گویند هر روز یک مقداری میوه برای امام می خریدند و می آوردند و یک روز بیشتر خریدند امام گفت چرا بیشتر خریدید گفتند چون ارزان بود امام فرمودند که حالا که ارزان است برو بقیه شو پس بده که دیگران هم بخرند.

c. موارد تطبق قاعده:

- i. یکی تعصیب بود.
  - ii. دومی طلاق بود که گفتم
  - iii. بعد آمده اند در حوزه معاملات که برای شما ملموس است مثال می زنم. گفته اند که این مثال اول احدها. یک حیوانی را از سنی خرید. در مدت سه روز تلف شد. بایع باید پول حیوان را به شما برگرداند. ان کسی که خیار ندارد بایع است. طبق مذهب خودش باید این حیوانی که تلف شده از جیب مشتری رفته است. بایع امامی است. مشتری سنی است. از نظر فقه ما بایع ضامن است و باید پول را برگرداند. مخالفین می گویند که حیوان اگر در دست شما تلف شود خودت مسئولی. کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه. من یک چیزی به شما فروختم و هنوز به شما تحویل نداده ام این از جیب فروشنده رفته است. این آثار فقهی دارد. مثلا جنس از خارج خریدی و در راه دزدان دریایی آن را می زنند. این را اگر تحویل گرفتیم و در کشور خودمان دزدان دریایی آن را زدند مسئول خودمانیم ولی اگر هنوز تحویل نگرفته باشیم فروشنده مسئول است. بعد از اینکه قبض شد مبیع طبق قانون اهل سنت مشتری مسئول است.
- بنابراین برای

iv. حالتی که مشتری امامی باشد بایع سنی باشد اینجا طبق قانون خود آنها از جیب مشتری می رود ولی از نظر ما از جیب بایع می رود و اینجا الزام نیست.

v. بایع امامی و مشتری سنی است. اگر جنس از بین برود ما ملتزم نیستیم که پول را به مشتری بدهیم.

• مثالی که برای امام زده شده بخاطر این بوده که نشان داده شود که امام هم به قاعده کشور دیگر ملتزم بوده اند.

جلسه نهم

Monday, April 20, 2015  
10:10 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

### • قاعده صحه یا اصل صحت

#### ○ دو تا قاعده هست

۱. اصل صحت فی فعل (مسلم). موضوع این قاعده شبهات موضوعیه است. اعم از حوزه معاملات و عبادات است. ناظر به افعال دیگران است. کسی دارد کاری انجام می دهد و من نمی دانم درست انجام داد یا نه باید بگوییم که درست انجام داد. تفاوت بین صحت و حلال و حرام هم داریم. مثلاً این که داره غیبت می کنه یا نمی کنه این شامل اصل صحت نمی شود. آن چیزی که شامل این قاعده می شود این است که عمل دیگران را حمل بر صحت کنیم. شامل حلال یا حرام بودن فعل دیگری نمی شود. یعنی اینکه فردی داره کار حرامی انجام می دهد یا کار حلال؟ نمی شود اینجا اصالت صحت را جاری کرد. آن جایی که فعل دیگران برای شما مثلاً اثر هست را حمل بر صحت کنید. در حوزه عبادات جاری می شود. یکی داره نماز میت می خواند. درست خواند یا خواند. اگر درست خواند از شما ساقط می شود ولی اگر باطل بوده از شما ساقط نمی شود چون واجب کفایی است. اینجا باید حمل بر



صحت کنی. یک آقایی داره یک حیوانی را تزکیه می کند. یک آدم ذبح شرعی کرد. ذبح شرعی هم شرایطی دارد. روبرو قبله باشد و ذابح مسلمان باشد و بسم الله بگوید. در این صورت گوشت حیوان حلال می شود. حالا شما شک کردی که گوشتی که در بازار هست این موارد را رعایت کرده اند یا نه اینجا اصاله الصحه جاری می شود. این قاعده خیلی وسیع است. مفادش این است که عمل دیگران که برای فرد منشا اثر است حمل بر صحت می شود. صحت نه حلال بودن. دیگران نه خودت. اگر یقین داشته باشیم که اشتباه انجام داده است اینجا دیگر اصاله الصحه جاری نمی شود. اینجا همه اش شک است که دیگری درست انجام داد یا نه. اگر هم شک داشته باشی جستجو نیازی نیست. از این عمل دیگران قاعده فراغ خارج می شود. قاعده فراغ چیست؟ اگر این عمل را نسبت به فعل خودمان در نظر بگیریم قاعده فراغ می شود. مثلا نمازت تمام شد بعد شک می کنی که وضو داشتی یا نه اینجا فراغ است. قاعده فراغ ناظر به فعل خودم است ولی اصاله الصحه ناظر به فعل دیگری. قاعده فراغ باید بعد از عمل باشد ولی اصاله الصحه می تواند در حین عمل هم جاری شود. قاعده تجاوز هم در حین عمل است که اگر در حین نماز وارد جزیی شدی و در جزء قبلی شک کردی اینجا هم باید رد شوی.

۲. اصاله الصحه فی العقود والایقاعات. کمتر در کتب فقهی ما مطرح شده است و قاعدتا اولی در کتب فقهی ما مطرح می شود. موضوع این قاعده شبهات حکمیه است. مختص معاملات است.

• شبهات موضوعیه و حکمیه. مثلا در مورد خمر یک شبهه موضوعیه و یک شبهه حکمیه داریم. شبهه موضوعیه یعنی می دانم که خمر حرام است ولی نمی دانم که این ظرفی که اینجاست خمر هست یا نه. شبهه حکمیه این است که مثلا سوال برایمان ایجاد می شود که خمر حرام است یا حرام نیست؟ اینکه حکم غنا چیست و ما هوالغنا هر دوی اینها حکمیه است.

○ مدرک قاعده

۱. روایات:

• ضغ امر اخیک الی احسن. امر بردار مومنت را حمل بر احسن کن. روایت داریم که اگر ۷۰ نفر گفتند که این کار خلاف را کرده است ولی خودش گفت نکردم ازش بپذیر.

• قال الصادق(ع): «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِنَّمَا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ. اگر مومن به بردارش تهمت بزند ایمان در دلش آن طوری آب می شود که نمک در آب حل می شود.

• آیا این روایات می تواند دال بر اصله الصحه باشد یا خیر؟ اینجا ناظر به احکام تکلیفی و اخلاقی است نه احکام وضعی. پس نمی تواند ناظر باشد به نظر استاد. استاد روایات را رد کردند.

## ۲. سیره عقلاء

• مهمترین دلیل از کتاب آقای ایروانی این است که به سیره عقلا استناد می شود. اگر همه عقلای عالم به مساله ای عمل کنند و شارع هم آن را رد نکند مشروعیت آن اثبات می شود. یک سیره در بین عقلای عالم بوده و در همه عالم است. (سیره عقلا مساله ای است که همه عقلا آن را انجام می دهند. سیره متشرعه؛ در بین متشرعین این مساله رخ داده است. مثلا اینکه حلقه دست می کنند سیره عقلا است ولی اینکه انگشتر عقیق دست می کنند سیره متشرعه است. برای حجیت سیره عقلا سه مبنا هست).

• بعضی گفته اند که امضای شارع باید باشد. شارع باید این را امضا کند.  
• بعضی گفته اند که عدم ردع کفایت می کند. که در عدم ردع کفایت دو نظر هست. یکی احراز عدم ردع و دیگری عدم احراز ردع می باشد. این دو برای حجیت سیره عقلا مبنا هست.

۳. اختلال نظام. یک قاعده فقهی است که اصطیادی است. چیزی که باعث اختلال نظام شود از نظر شارع تایید نشده است.

۴. اجماع. بعضی آورده اند. می گویند مدرکی است و ارزش زیادی ندارد. محتمل المدرکیه است. اجماعی که کاشف قول معصوم باشد حجت شرعی دارد. اجماع مدرکی ارزشش به مدرکش است. فهم یک فقیه از یک آیه برای فقیه دیگر حجت نیست. محتمل المدرکیه هم

همین است. همین که احتمال می دهیم که مدرکی هست نمی توانیم از آن استفاده کنیم. اجماع باید کاشف قول معصوم باشد. می گویند که اجماع لبی است و باید قدر متیقن بگیریم.

### ○ تنبیهات راجع به قاعده (نکات مهم) یا مفاد تفصیلی قاعده

۱. اولین تنبیه و یکی از مهمترین این است که گفته اند که اجرای این اصل بعد از احراز عنوان عمل است. نیاز به توضیح دارد. می گویند که شما باید عملی را که طرف انجام داده موضوعش برایت احراز شود بعد که شک کردی که درست انجام داده یا غلط، حالا اصاله الصحه را جاری می کنی. ولی اگر موضوعش برایت احراز نشود نمی توانی این اصل را جاری کنی. مثال: نمی دانی که این آقا (با یک خانم) قرارداد ازدواج می بندند یا می خواهند قرارداد کوه بگذارند؟ اینجا اصاله الصحه معنی ندارد. ولی اگر می دانی که می خواهند قرارداد عقد بگذارند ولی نمی دانی که درست انجام داده اند یا نه این جا اصاله الصحه جاری می شود. در جایی اصاله الصحه جاری می شود که عنوان موضوع برای ما مشخص شود.

۲. دومین نکته این است که این اصل حاکم بر اصل فساد است. اصل فساد یعنی چی؟ یعنی یک چیزی جدید می خواهد رخ دهد وقتی شک داریم که رخ داده یا نه اصل بر عدم رخ دادن آن است. اصل فساد همان استصحاب حالت سابق است. بیع وقتی رخ می دهد مالکیت حاصل می شود. این ماشین که برای من بود شما مالکش می شوی. در نتیجه این، نقل و انتقال رخ می دهد. حالا شک می کنیم که نقل و انتقال رخ داد یا نه می گوییم اصل بر عدم انتقال است. اصل اصاله الصحه حاکم بر اصل فساد است و بر آن تقدم از باب حکومت دارد. (تقدم در اصول سه جا بحث می شود. تقدم خاص بر عام که تخصیص می شود. تقدم حاکم بر محکوم که حکومت می شود. تقدم وارد بر مورود که ورود می شود. بعضی که می گویند این اصل حاکم است می خواهند بگویند که مقدم است و خیلی دقیق از لفظ استفاده نمی کنند ولی بعضی هم که می گویند حاکم است منظورشان تقدم از باب حکومت است و دقیق از لفظ استفاده می کنند).

اگر دو اصل داشته باشیم و این دو اصل در یک رده باشند اصل سببی بر اصل مسببی حاکم است. در مبارزه بین اصل حکمی و موضوعی اصل موضوعی پیروز است. در مبارزه اصل و اماره، اماره حاکم است.

۳. موارد شک:

۱. شک در شرایط عقد. اگر عربی در عقد شرط باشد شک می‌کنم که عربی گفت یا نگفت. یا اگر موالات شرط باشد موالات را رعایت کرد یا نه. اصاله الصحه جاری می‌شود.
  ۲. شک در متعاقدين. آیا افرادی که عقد را انجام دادند شرایطش را داشتند یا خیر؟ اصاله الصحه است.
  ۳. شک در مورد معامله. مورد مشخص بود یا نبود.
- a. در تمام این موارد اصل صحت جاری می‌شود. ولی اگر بگونه ای باشد که در موضوع شک کنیم بعضی گفته اند که اصاله الصحه جاری نمی‌شود.

جلسه دهم

Monday, April 27, 2015  
10:10 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

• اصل صحت

- اصاله الصحه فی فعل مسلم. ناظر به اعمال دیگران بود که شک در صحت می‌کنیم و حکم وضعی است نه تکلیفی. در معاملات مثل بیع که نمی‌دانیم شرایط رعایت شده است یا نه پس اعتنا نمی‌کنیم و آثار صحت را مترتب می‌کنیم.
  - اصل صحت یکی دیگر از تنبیهاتش این است که علم به صحت و فساد می‌باشد. تنبیه ۴ ام.
۱. حالت اول. می‌دانیم که مخاطب ما علم به صحت و فساد معامله یا آن فعل دارد.  
اصطلاحاً می‌گویند که مخاطب فاعل می‌شود، حامل آن کسی که است که داره حمل بر صحت می‌کند. می‌دانیم که طرف ما وارد به احکام است پس چرا شک می‌کنیم؟ می

دائیم وارد است چطور گوسفند را ذبح کند. از این جهت که ممکن است یادش برود و علم خودش را درست بکار ببرد شک می کنیم.

۲. حالت دوم. می دانیم که فاعل جهل دارد و به احکام شرعی مسلط نیست. نمی توان حمل بر صحت کرد.

۳. حالت سوم. این حالت غالب است. که حالت شک است. اصل بر اصالت صحت بیشتر در اینجاست. شک داریم که نماز میت بلد است بخواند یا نه. اگر درست خوانده باشد از شما ساقط می شود و گر نه، نمی شود. اینجا باید حمل بر صحت کنیم. شک داریم که احکام را بلد هست یا نه. مسلط هست یا نه. اگر احکام را بداند درست انجام داده و اگر نداند اشتباه. پس حمل بر صحت می کنیم.

○ **تنبیه ۵ ام** بحث اختلاف نظر است. یک وقت هست که حامل با فاعل در مساله ای اختلاف دارند. مثلا فتوای مراجعتان در مساله ای فرق می کند. اینجا چکار کنیم؟

- حالت اول. یقین به اختلاف نظر داریم. فرض کنید که من معتقدم که در ازدواج باید صیغه عربی خوانده شود ولی نظر مرجع دیگری این است که فارسی هم می تواند باشد و به نظر من باطل است. اینجا جای اصل صحت نیست. وقتی یقین به اختلاف نظر داریم.
- حالت دوم. یقین به اتفاق نظر داریم. می دانیم که نظرمان یکی است. شک می کنیم که غافل بوده و اینها. اینجا بخاطر احتمال به خطا و نسیانی که می دهیم باعث شک ما می شود. محل اصالت صحت است.

- حالت سوم. شک در اختلاف یا اتفاق می باشد. مثلا من ربای بین زن و شوهر را می گویم اشکالی ندارد نمیدانم که نظر ایشان هم این هست یا نه. اینجا هم محل اصالت صحت است. لازم نیست که فحص کنی.

○ **تنبیه ۶ ام**. گفته اند حمل بر صحت سه حالت دارد:

- حمل بر صحت واقعی.
- حمل صحت عندالفاعل.
- حمل صحت عندالحامل.

□ یک آقای بی یک کاری انجام می دهد. من می گویم آن چیزی که واقعا شرعی است را انجام می دهد یا آن چیزی که از نظر خودش یا از نظر من صحیح است را انجام می

دهد؟ آخرش می گویند آن چیزی که مهم است صحت واقعی است ولی منی هم که می گویم "درست است" یعنی واقعا نزد من هم همینطور است. پس در واقع تفکیک می کنیم ولی همه نگاه مان صحت واقعی است. بر اساس واقعیت نظر می دهیم. این چیزی که مجتهد برداشت می کند و شما عمل می کنی یا واقع است یا واقع نیست. حالا اینکه شک کردی گوسفند را درست ذبح کرد یا نه چه شک می کنی؟ در واقع، عندالفاعل و عندالحامل. حالا حمل بر صحت واقع می کنیم ولی می گوئیم آن چیزی که فاعل انجام می دهد و من برداشت می کنم اینها هم صحت واقعی است.

#### ○ آخرین بحث در اصل صحت این است که اصل صحت اماره است یا اصل؟

• تفاوت این دو این است که اماره ظنی است و اصل در ظنون عدم حجیت است پس باید در آن جعل حجیت باشد حجیت طرق ظنی عرضی است و باید متصل به طرق یقینی باشد. اگر وصل به دلیل قطعی شد حجیت ظنی ها هم قطعی می شود.

آن جایی که شارع برای اماره جعل حجیت کرد مرادش این بود که شما را به واقعیت برساند. ممکن شما به واقع بررسی یا نرسی. پس شارع که برای شما بینه را حجت قرار داد ممکن است شما به واقعیت بررسی یا نرسی ولی هدف این بود که شما به واقعیت بررسی. اصول عملیه برای رفع حیرت است. اصل طهارت به شما نمی گوید که این نجس است و نگاهش کشف واقع نیست.

ثمره بحث این است که امارات بر اصول حاکم است اگر بین اماره و اصل تعارض پیش آمد اماره مقدم می شود. در تزکیه شک می کنم که درست ذبح کرد یا نه. استصحاب عدم تزکیه می گوید که درست نیست ولی اماره این است که درست است و حمل بر صحت می کنیم.

پس یک اثری که دارد این است که امارات بر اصول حاکم است.

اثر دوم این است که می گویند مثبتات امارات حجت است. بر خلاف اصول. مثبتات چیست؟ اگر چیزی را گفتیم اماره هست آثار عقلی اش را اثبات می کند یا نه؟ اقایون می گویند که اثبات می شود ولی آثار عقلی اصول اثبات نمی شود. آن چیزی که در اصول مهم است آثار شرعی است که اینها دارند که بر آثار عقلی مترتب می شود. مثلا بلوغ را یک وقت با اماره و یک وقت با اصل اثبات می کنی. مثلا یک بچه ای بوده کوچک بوده و

شک می کنیم که بالغ شده یا نه اگر بالغ باشد معامله اش درست است ولی اگر نباشد معامله اش درست نیست. اگر شک کنیم استصحاب می کنیم. این استصحاب اثر شرعی دارد. این است که حق تصرف در اعمالش را ندارد. آدمی که رشید باشد حق تصرف در اعمالش را دارد. ما شک داریم که ایشان بالغ شده یا نه. عرضم این بود که اگر با بینه و اماره چیزی ثابت شود آثار شرعی مترتب بر آثار عقلی هم مترتب می شود ولی اصل اثبات آثار شرعی مترتب بر آثار عقلی مترتب نمی شود. یکی نذر کرده وقتی بچه اش بالغ شد گوسفند بکشد یک وقت شما استصحاب می کنی که شک داری که بالغ شده یا نه. عدم بلوغ را استصحاب می کنی پس محاسن هم در نیامده پس نیاز به گوسفند کشتن هم نیست. استصحاب حیات می کنی. هر موضوعی یک آثار عادی و یک آثار شرعی دارد. مثلا شراب حرام است از نظر شرع و از نظر عقل اینکه طرف را مست می کند. شک داری که وضو داری یا نه، استصحاب میکنی. اثر شرعی اش این است می توانی نماز بخوانی .... ثمره اماره بودن و اصل بودن ..... پرسده شود

- آیا بنای عقلا به عنوان اماره می گیرند یا اصل؟ ظاهرا اماره می گیرند. بنای عقلا را اگر ...
- تمام مباحثی که عرض کردیم اصل صحت در فعل مسلم بود. اصل بعد اصل صحت در عقود و ایقاعات است.

### اصل صحت در عقود و ایقاعات

تنها کتابی که این اصل را مطرح کرده است کتاب آقای مراغی است. کتاب عناوین. موضوعش هم شبهات حکمی در معاملات است. مثال. آیا در بیع صرف قبض شرط است یا نه؟ آیا در بیع سلف قبض کامل ثمن شرط است یا نه؟ آیا در وقف قصد قربت شرط است یا نه؟ اینجا اصلا نمی دانیم که قبض شرط است یا نه. آنجا کار من بود و اینجا کار فقیه است. در همه این موارد اصل بر صحت است. وقف بدون قصد قربت صحیح است. یک ابرسردکن می گذارد و می گوید که من دوست دارم که من مردم اب بخورند. حالا اگر قصد قربت نکردیم صحیح است یا نه؟ اگر اصل را بر فساد بگذاریم باید قصد قربت کند ولی اگر اصل را بر صحت بگذاریم نیازی به قصد قربت نیست. پس در همه این موارد شک در صحت حمل بر صحت می شود. آقای مراغی اصل را در معاملات بر صحت گرفته است.

○ **ادله اصل صحت در معاملات.** یعنی در هر معامله ای که شک کنیم شک در صحت دو حالت

دارد:

• شک در شرطیت چیزی در معاملات منصوص. بعضی اصطلاح معاملات شرعی را بکار می برند که من نمی پسندم. معاملات اساسا امضایی هستند.

• دومین شک، شک در صحت معاملات مستحدثه است. مثل بیمه. تکافل که اهل سنت در مقابل بیمه دارند. اینها مستحدثه است که قبلا نبوده و الان هست.

□ درصحت اینها شک کردی یک نگاه این است که اصل بر صحت است و باید دنبال

مانع گشت. اصل بر صحت است مگر موانعی باشد. موانع مثل ربا، غرر، قمار و اکل

مال به باطل و تعلیق. اصل را بر صحت می گیریم ولی اگر ربا و قمار و غیره بود را کنار می گذاریم.

□ یک نگاه دیگر این است که اصل را بر فساد می گیریم و باید صحت آن اثبات

شود. این نگاه توقیفی بودن است. آقای مراغی نظر اول را ترجیح می دهد که اصل بر صحت است. یک نگاه این است که بگوییم همه چیز حرام است برای حلال بودن دلیل می خواهیم نگاه دیگر این است که بگوییم همه چیز حلال است و برای حرام بودنش دلیل می خواهیم.

○ ادله

۱. سیره متشرعه. میگوید بین مردم نگاه کن معاملاتی که مردم انجام می دادند بطور معمول

انجام می دادند مگر اینکه مانع شرعی بود و خیلی از عقود متداول بین مردم در چارچوب عقود منصوص و مورد تایید شارع نیست. و این رویه را شارع امضا کرده است. پس بنای مردم بر صحت بوده و بنای شارع بر گفتن موانع بوده و این رویه را شارع امضا کرده است. پس بنای مردم بر این بوده که در چارچوب عقود نبوده و بنا را بر صحت می گذاشتند و شارع این رویه را امضا کرده است.

۲. ادله نقلی

۱. الناس مسلطون علی اموالهم. اگر به شما بگویند که مالت را هر کاری می خواهی بکن

اینجا مسلط هستی که هر کاری می خواهی بکنی. از این قاعده برای اینجا استفاده می شود.

شیخ انصاری می گوید که این قاعده مشروع نیست. شارع میخواهد بگوید تصرفات

مشروع برای و مختص مالک است.



آقای مراغی می گوید که این میخواید بگوید که هر تصرفی مشروع است نه اینکه تصرفات مشروع مختص به مالک است. آقای مراغی می گوید که هر تصرفی که در مالت کردی برای من مشروع است. تصرف انتقالی و غیر انتقالی از نظر شارع مشروع است الا ما خرج بالدلیل.

۲. اوفوا بالعقود. اینکه مراد از این "العقود" چیست

- یکی گفته قرار داد انسان با خداست.
- دومی اینکه قراردادهای زمان جاهلیت مبنی بر ترک جنگ و اینها می باشد.
- بعضی گفته اند که خطاب به اهل کتاب است. یعنی در کتاب گفتم که پیامبر اسلام می آید پس چرا الان به آن عمل نمی کنید.
- بعضی گفته اند عموم قراردادها که شامل انسان با خدا، انسان با خودش و انسان با انسان دیگر می شود. انسان با خدا چه قراردادی بسته است؟ اینکه شیطان را نپرستد. تمام محرمات و واجبات شامل این قسمت می شود. انسان با خودش شامل عهد و نذر می شود. انسان با انسان دیگر.

• آقای مراغی عموم قراردادها را می پذیرد. مورد چهارم را می پذیرد. و گفته اند محدود کردن موارد بدون دلیل می باشد. حکم وضعی از حکم تکلیفی منتزع می شود. این را باید از استاد بیروسم. ما استدلالمان این بود که الف و لام را عموم بگیریم که شامل همه معاملات بشود. که بنابر نظر مفسرین این آیه هر سه را در بر میگیرد. نکته ای که باید بگویم این است که این آیه ناظر به حکم تکلیفی وجوب وفا هست. و آن چیزی که ما می خواهیم اثبات کنیم حکم وضعی است. حکم تکلیفی وجوب و حرمت و اینهاست. احکام وضعی صحت و بطلان در راسش است. نکته که هست این است که در بعضی از آیات قرآن حکم وضعی اصالتا جعل می شود حکم تکلیفی از آن انتزاع می شود. آن چیزی که جعل شده حکم وضعی بوده است. مثلا داریم که النبی اولی بالمومنین من انفسهم. آن چیزیکه در اینجا جعل شده این است که من کنت مولا فهذا علی مولا جعل ولایت حکم وضعی است. ولایت از احکام جعلی است. منتهی این حکم جعلی که وضع شد احکام تکلیفی از آن انتزاع می شود. مثل وجوب اطاعت از طرف ما. از طرف مولا جواز تصرف. ولایت اصالتا جعل می شود و

به تبع آن احکام تکلیفی انتزاع می شود. گاهی هم حکم تکلیفی اصالتاً وضع می شود و حکم وضعی از آن انتزاع می شود. گاهی حکم تکلیفی جعل می شود اصالتاً ولی حکم وضعی از آن انتزاع می شود. مثلاً قرآن می گوید که لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل. نهی تکلیفی است و از این بطلان معامله ای که در آن اکل مال به باطل باشد را می فهمیم. مثلاً قمار را می گویند که اکل مال به باطل است. شارع می گوید که اوفوا بالعقود. قرار داد بسته ام که الف بیاد این طرف و ب بیاید این طرف. شارع می گوید که آن را بهم نزن. یعنی اگر بخواهی این را برگردانی شارع می گوید که باطل است. شارع می گوید به هر نوع قراردادی که بسته ای وفا کن. هر قراردادی صحیح است الا بالخرج بالدلیل. اصل بر صحت است الا معاملاتی که ربوی باشد غرری باشد اکل مال باطل باشد معلق باشد این ها را شارع باطل کرده است. اصل بر صحت است ولی این موانع نباید باشد. پس از یک طرف عمومات را باز می کنیم و از یک طرف می گوئیم که موانع نباید باشد.

## جلسه یازدهم

Monday, May 04, 2015  
10:15 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

### • قاعده تسلیط

- یکی از ادله ای است که می آورند که اصل در معاملات اصل به صحت است.
- مفاد اجمالی: انسان هر گونه بخواهد می تواند در اموال خود تصرف کند.
- لازمه قاعده: دیگران حق تصرف در مال مالک را بدون اذن او ندارند. جنبه اثباتی و جنبه نهی دارد. جنبه اثباتی اش این است که مال خودم را می توانم هر گونه که بخواهم در آن تصرف کنم و جنبه نهی آن این است که دیگران نمی توانند در مال من تصرف کنند.
- ادله:

• **سیره عقلا.** در تکون این سیره شرع دخالتی نداشته است. همه عقلا به این سیره عمل می کنند مثل اصل عموم.

• **سیره متشرعه.** گاهی منشا تکون سیره شرع است و اخص از سیره عقلا است. (شرع است که باعث می شود شما بعد از نماز تعقیبات بخوانی. یا مثلا یک نوع پوشش خاص بین متشرعین است).

□ در سیره عقلا حتما باید شارع امضا کند و فی حد ذاته مشروع نیست و حداقل امضا این است که شارع آن را رد نکند. مثلا سیره عقلا که یکی از آن ربا بوده است را شارع رد کرده است. بهره، سیره عقلا است که شارع آن را امضا نکرده است. **دیگری فروش میوه سردرختی بود. مثلا باغ را اجاره می دادند در حالی که درختان میوه، گل کرده بودند و هنوز میوه نشده بودند و پیامبر ص فرمودند که باید این میوه مشخص باشد که سالم می ماند یا نه یعنی نمی توان در حالی که درخت میوه گل دارد آن را اجاره داد. باغی که گل می کند ممکن است در اثر سرمای هوا از بین برود. وقتی اطمینان حاصل می شود که میوه خودش را نشان دهد.** اما سیره اگر متشرعه باشد دیگر نیازی به امضا ندارد چون شرع آن را به وجود آورده است. مثلا اینکه انسان به مالش مسلط باشد هم شرع گفته است و هم عقل.

• **روایت: الناس مسلطون علی اموالهم.** حدیثی هست که سند آن ضعیف است و در کتاب روایی مشهور ما-کتب اربعه- نیامده است. فروع کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار از کتب اربعه می باشد. اگر روایتی در این کتب باشد شهرت دارد. این روایت الناس مسلطون علی اموالهم در کتاب عوالی الثالی آمده است. در کتب اربعه نیست و از نظر سند ضعیف است.

یک قاعده به نام انجبار داریم. انجبار دو قسم می شود. یکی شهرت فتوایی داریم و یکی شهرت روایی. اگر روایتی ضعیف بود ولی فقها بر اساس آن فتوا داده اند ضعف آن جبران می شود. شهرت فتوایی این است که اکثر فقها بر اساس آن فتوا میدهند. شهرت روایی این است که در کتب روایی مشهور ما باشد.

آقای ابروانی می گوید شهرت فتوایی ای برای ما ارزش دارد که فقهای آن برای عصر قدیم باشد ولی متاخرین، جابر ضعف حدیث نیست. در مورد شهرت روایی هم می گویند که در کتاب قدما باید شهرت داشته باشد. آقای ابروانی این روایت الناس مسلطون علی اموالهم را به عنوان سند برای این اصل قبول ندارند.

۴. فهو ماله یصنع به ما یشاء. شخصی در زمان حیاتش می خواسته مالش را به اسم یکی از بچه هایش کند. مثلا این بچه اش درس می خواند و پولی ندارد در حالی که دیگر بچه هایش پول دار هستند. توجیه عقلی و شرعی هم دارد. این بچه اش مالی ندارد ولی بقیه پول دار هستند. دو حالت دارد که از استاد بپرسم؟؟؟؟؟؟؟؟

۵. اجماع: همه فقها پذیرفته اند که مردم بر مال خودشان مسلط هستند. البته می گویند که اجماع ایشان مدرکی است. اجماع مدرکی هم حجت نیست چون برداشت فقها از آیه و روایت است که برای فقیه دیگر حجت نیست.

۳. موارد استثنا: مواردی که انسان حق تصرف در مالش را ندارد:

۱. موارد اسراف و تبذیر. شما اسراف میکنی. حق نداری بگویی این برنج خودم هست می خواهم در دریا بریزم که قیمت آن گران شود (در اثر کمبود، تقاضا برای آن زیاد شود و قیمت آن هم زیاد شود). مواد خوراکی خودش را بیشتر مصرف کند.

۲. ضرائب مالی (موارد خمس و زکات). یا از باب تخصیص حق نداری یا از باب تخصص. تخصیص یعنی برای خودت است ولی باید به فلانی بدهی. تخصص یعنی اصلا برای خودت نیست. مثلا خانه داشته باشی که یک پنجم آن برای دیگران باشد.

۳. مورد دیگر که استثنا کرده اند در وصیت بیش از ثلث می باشد.

۴. تصرفات منجز مریض. مریض رو به موت که بیش از ثلث حق ندارد. کسی که دکترها از

وی قطع امید کرده اند اگر بخواهد بگوید مالم را به فلانی بدهید هر کاری بخواهد بکند

در ثلث مالش می تواند تصرف کند. اگر صد میلیون دارد در ۳۳ میلیون آن می تواند

تصرف کند. تصرف تبرعی مد نظر است یعنی بخشش. نه اینکه بخواهد خرید و فروش

کند. تبرعی یعنی مجانی.

۵. تصرف در راه حرام.

۴. محتملات در مورد قاعده که می شود مفاد تفصیلی قاعده.

• انسان نسبت به نوع تصرف انتقالی و اسباب آن حق دارد و مختار است. نوع تصرف یعنی می توانم بیخشم مثل بیع، اجاره، بیمه و غیره. اسباب از طریق معاطات، عربی و فارسی و غیره می شود اسباب آن. همه اینها دست خودم هست. اسباب یعنی به چه سببی این را منتقل دهم. این دامنه اش خیلی باز می شود. بنابراین احتمال می توان اصل صحت در عقود و شیوه انتقال را اثبات کرد. این را به صاحب جواهر منصوب می کنند. می گوید چرا رفتی قرارداد بیمه بسته ای؟ می گوید الناس مسلطون علی اموالهم که البته موانعی که عرض کردیم نباید باشد. انسان بر اسباب انتقال و تفصیل آن مسلط است.

• اثبات سلطنت برای انتقال مال بدون اشاره به تفصیل. یعنی ناظر به شکل انتقال نیست. یعنی شیوه را اثبات نمی کند که این نظریه را به شیخ انصاری نسبت داده اند. یکی از ادله ای که برای صحت بیع معاطاتی می آورند همین الناس مسلطون علی اموالهم بوده است.

• نفی حَجْر از هر نوع تصرف مشروع. می گویند که قاعده مشروع نیست. یعنی صحت اجاره را نمی توانیم از قاعده تسلیط بیاوریم. مشروعیت از این قاعده نمی آید و باید از جای دیگری بیاید. آقای ایروانی خیلی این قاعده را مضیق گرفته اند. می فرمایند که تصرفات مشروع برای مالک است. اگر ما این تفسیر را بپذیریم از قاعده تسلیط نمی توانیم برای اصل صحت استفاده کنیم. می خواهیم مشروعیت بیمه را درست کنیم. می خواهیم صحت این را از قاعده تسلیط در بیاوریم. ولی آقای ایروانی می گوید که شما باید اول اثبات کنی که قرارداد شرعی است و بعد هر کاری می خواهی بکنی. این نمی تواند برای شما مشروعیت ساز باشد.

• بعضی باز هم ضیق تر کرده اند. قاعده ناظر به تصرفات ناقله نیست. یعنی شما می توانی غذا را بخوری یا بذاری در یخچال یا هر جای دیگر. در مال خودت تصرفات غیر ناقله است. میخوای الان چای بخور یا نخور.

○ تراحم بین این قاعده و قاعده لا ضرر. این برای جلسه بعد می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

• الناس مسلطون على اموالهم و انفسهم.

○ مطلب اول این است که آیا انسان بر جان خودش هم مسلط هست یا نیست؟ منظور از تسلط جان این است که خودم را بکشم. انسان به این معنا بر جان خودش مسلط نیست و در قرآن داریم که "ولا تلقوا الی التهلکه". انسان خودش را حتی در معرض هلاکت هم نمی تواند بیاندازد.

○ مطلب دوم این است که آیا انسان بر اعضای خودش هم مسلط هست یا نه؟

• چیزی که در جامعه می بینید این است که بعضی اهدای عضو می کنند. انسان می تواند در مقابل هدیه کردن اعضایش پول بگیرد؟ چند استدلال کرده اند و گفته اند نمیتواند و توضیحاتی داده اند. ادله عبارت است از:

□ **سیره عقلا ممضاه به عدم ردع.** سیره عقلایی که رد نشده است. ممضاه یعنی امضا شده. یعنی سیره عقلا بر این است که انسان حق ندارد به بدن خود ضرر وارد کند. اگر یکی را ببینند که داره خودش را می زند اطرافیان دستان وی را می گیرند. این نشان از سیره عقلا دارد. نقدی که بر این قسمت زده اند گفته اند عقلا اگر این امر به امر عقلایی مثل نجات جان انسان دیگر باشد این جایز است. اگر کسی کلیه اش را بدهد مردم نمی گویند که چرا این کار را کرده ای ولی اگر بدون دلیل بخواهی این کار را بکنی و مثلا خون خودت را بریزی این نمی شود. پس اگر با انگیزه عقلایی باشد اشکالی ندارد از نظر اینها.

□ **حدیث لا ضرر.** لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. انسان حق ندارد به خودش ضرر بزند. نقد هم که کرده اند فرموده اند که روایت منصرف به ضرر به غیر است این حرف آقای ایروانی است. ولی می گویند انصراف دارد و فقط شامل ضرر به دیگران می شود نه ضرر به خود.

□ **برخی از آیات قرآن.** آیاتی که ظلم به نفس را حرام می داند. مثل و ما ظلمناهم و لکن انفسهم یظلمون. خدا می فرماید که ظلم به نفس اشکال دارد. ظلم می تواند جسمی یا معنوی باشد که اینجا منظور معنوی است ولی به اطلاق این آیه تمسک شده

است. نقد کرده اند که اگر بداعی تبرع و کمک به دیگران باشد ظلم نیست و موضوعا منتفی است. این کار را برای نجات دیگران می کنیم.

□ **روایاتی که حکمت حرمت برخی از امور را ضرر به بدن می داند.** میتوانیم بگوییم که هر چیزی که ضرر به بدن دارد حرام است. مثلا در روایت آمده است که در مورد حرمت لحم خنزیر فرموده اند که ان الله يعلم ما یضرهم فنهام عنه. پس آنها را نهی کرد. حکمت و علت حرمت خمر این است که ضرر دارد. پس چیزی که ضرر دارد حرام است. نقد این قسمت این است که فی الجمله ضرر بر بدن حرام است ولی درجه آن معلوم نیست.

• هر جا یقین داریم که مبعوض شارع است حرام است و هر جا شک کردیم اصل بر براءت است. آن چیزی که باعث می شود که ما هدیه دادن به یک بیمار را تجویز کنیم حکم ثانوی است. آن چیزی که مجوز این کار را می دهد تراحم با عامل دیگری است. که من اگر یک کلیه نداشته باشم می توانم زنده بمانم ولی اگر دوستم کلیه نداشته باشد می میرد. این را از باب ایثار گری عقل انسان جایز می داند. آن چیزی که این را حل می کند حالت ثانوی است. ما میتوانیم بگوییم به طور کلی انسان بر اعضای خودش مسلط نیست مگر اینکه تراحم پیش بیاید. تراحم یکبار حفظ جان خودم و یک بار حفظ جان دیگری است. ضرر زدنی که در مقابلش نفع به دیگری باشد به ضرر می رسد که شارع از باب اهم و مهم بگوید که اشکالی ندارد.

○ **انسان آیای بر حقوق خودش مسلط است؟** بله. چون وقتی گفته اند که حق است می تواند از آن استفاده کنی یا بگذری. مثل حق فسخ معامله. مثل حق شفعه. مثل حق تفجیر. اینها حقوقی هستند که انسان می تواند از آن بگذرد. مثل غبن فاحش که حسابی سرت کلاه گذاشته اند. بعضی چیزها قابل اسقاط نیست مثلا حق تعدد زوجات که انسان می تواند زن داشته باشد. آیا می توانی این حق را اسقاط کنی؟ خیر نمی شود. آقای ایروانی به این حکم الهی می گوید و نمیتوانی در قالب قراردادی نمی شود آن را بهم زد. و آقای ایروانی به همان حق تفجیر و شفعه و اینها حق می گویند نه حکم. گفته اند که حقوق دست شماست ولی حکم دست شما نیست و نمی توانی آن را بهم بزنی. مثلا نفقه قابل اسقاط نیست. اگر زن پولدار باشد باز هم نفقه ساقط نمی شود. نفقه وظیفه مرد است و حق نیست که قابل اسقاط باشد.

• رابطه لا ضرر و تسلیط:

○ رابطه قاعده لاضرر و تسلیط. از این طرف داریم لا ضرر و لا ضرار و از طرف دیگر داریم الناس مسلطون علی اموالهم.

در جاهایی اینها باهم تراحم پیدا می کنند و رابطه شان عموم و خصوص من وجه است؛ جایی ضرر هست و تسلط نیست و جایی تسلیط هست و ضرر نیست و جایی هر دو هستند. حالت سوم این است که به موجب تصرف در مالت به دیگران ضرر می زنی. اگر بگوییم لا ضرر، این حق را نداری که به دیگران ضرر بزنی. دو حالت دارد. **حالت اول** این است که تصرف در مال موجب ضرر به دیگری است و عدم تصرف موجب ضرر به خود نیست. **حالت دوم** این است که تصرف در مال خود موجب ضرر دیگری است ولی عدم تصرف موجب ضرر به خود است. گاهی در مال خود تصرف می کنم و به دیگری ضرر می زنم و اگر تصرف نکنم خودم ضرر می کنم. مثلاً فرض کنید که من الان ایجاد خانه ام سرویسش خراب شده و کف آن خراب شده و باعث شده که سقف خانه پایینی آب بدهد. اگر بخواهم بکنم سرو صدایش اذیت می کند گاهی هم ممکن است خسارتی به دیگری وارد شود ولی اگر نکنم هم خودم ضرر می بینم. حالت اول این است که تصرف من موجب ضرر دیگری می شود ولی تصرف نکردن من واسم ضرر ندارد.

در حالت دوم تراحم ضررین است و بعد می گوئیم تعارض و تساقط و اصل جواز تسلط بر مال. پس دو تا ضررها ساقط می شود و سراغ الناس مسلطون علی اموالهم می رویم و میتوانیم این کار را بکنیم.

حالت اول دو حالت می شود. یکی اینکه موجب عدم انتفاع است و دیگری اینکه موجب عدم انتفاع نیست (اینطور نیست که اگر نکنی سود نبری). در حالت اول اختلافی است ولی در حالت دومی جایز نیست. گاهی ضرر که نمیکنی نفع هم نمی بری. مثلاً در خانه نشستی و صدای آهنگ را زیاد کرده ای. با این تصرف داری ضرر می زنی و عدم تصرف هم به نفع شما هست این جاشما حق نداری این کار را بکنی.

جلسه سیزدهم

Monday, May 18, 2015  
10:08 AM



• العقود تابعه للقصد. عقد تابع قصد است.

○ دو معنا

۱. عقد بدون قصد باطل است. یعنی عقد باید همراه با قصد باشد. پس بیع هازل و نائم

باطل است. نائم مثلا اینکه در خواب بگویم که مثلا موبایلم را فروختم و شما هم بگویی خریدم. بعد شما نمی توانی ادعا کنی که موبایل را از من خریده ای. هازل هم کسی است که شوخی می کند. به شوخی می گوید که ماشینم را فروختم. این ها افرادی هستند که بدون قصد هستند. اگر حرفی و بیانی هم دارند بدون قصد است. این باطل می شود.

۲. بحث دوم که بیشتر مد نظر قاعده است این است که نوع عقد تابع قصد است. نوع عقد

و کم و کیف و شرایط ان تابع قصد است. فلو قصد النکاح وقع نکاحا. اینکه در ازدواج، قصد ازدواج دائم داشتیم یا موقت. این به قصد شما مربوط می شود. در ازدواج موقت شما باید یک ماهه، یک ساله و غیره ان را بیان کند. صیغه محدودیت ندارد. اگر قصد ازدواج موقت داشته باشید ازدواج موقت واقع می شود. همان چیزی که قصد کرده اید واقع می شود. یک بحثی هم دارد که اگر کسی قصدش ازدواج موقت بود ولی یادش رفت بگوید حالا تا آخر عمر باید با این فرد زندگی کند یا نه؟ یا اینکه اگر دو تا خواهر هستند خواهر الف را قصد کردم یا خواهر ب را. آن چیزی که قصد کرده است همان واقع می شود. اگر قصد پدر دختر یک چیز باشد (در تعامل بین پدر دختر و داماد) و قصد داماد هم چیز دیگری، اینجا عقد باطل است. مثلا قصد پدر دختر الف و قصد داماد دختر ب است (پدر بگوید که اجازه دادم که با دخترم ازدواج کنی در حالی که منظورش دختر الف باشد و داماد هم در بیع ازدواج، منظورش دختر ب بوده باشد).

○ مدرک قاعده. ابتدا یک سری ادله ای می آورند و می گویند که این دلالت نمی کند.

۱. انما الاعمال بالنیات. عمل بدون نیت؛ یا بگوئیم که صحیح نیست یا بگوئیم که مقبول

نیست. پس قرار دادی که بدون نیت باشد این معامله باطل است.

۲. لا عمل الا بالنیه.

□ آیا اینها دلالت بر این دارد که معامله باید قصد داشته باشد؟ اقای مکارم می

فرمایند که این تیپ از روایات به عنوان مدرک محسوب نمی شود. امور قصدی

داریم و امور غیر قصدی. اموری هستند که اگر قصد نکنی باطل است. مثلا قیام تابع قصد شماست. برای چه بلند شدی؟ برای احترام؟ اموری هم هستند که تابع قصد نیستند. حالا می خواهید ایشان (آیت الله مکارم) بفرمایند که این روایات می خواهد درجه عمل را بفرماید که درجه عمل شما به اندازه نیت شماست. بحث صواب و عقاب است نه بحث صحت و بطلان. نمی خواهد بگوید که معامله بدون نیت باطل است بلکه می خواهد بگوید که این معامله ای که شما کردی با چه نیتی کردی؟ می خواهد بگوید که به همان اندازه ای که نیت خدایی داشته ای کار شما به همان اندازه خدایی می شود. میزان بقای یک عمل به اندازه نیت خدایی آن است. این حرف علامه است. یک سبقه الله به یک عملی بخورد عمل را ماندگار می کند. هر چه شما هزینه می کنی باقی است. این روایات ناظر به این است که میزان ارزش عمل شما به میزان خدایی بودن نیت شماست. اینکه هر کاری که می کنی با چه نیتی می کنی؟ عرفا می گویند که اگر خواستی کاری بکنی بین نیت خدایی برای آن پیدا می شود یا نه. پس این روایات ناظر به این قضیه هستند. **مثلا افرادی که سر کلاس هستند هر کسی یک نیتی برای درس خواندن دارد.** خلاصه نیت غیر از قصد است. **مثلا من می خواهم ماشینم را بفروشم ولی این مهم است که نیت من چیست.** نیت درجه عمل را کم و زیاد می کند نه صحت آن را. آن چیزی که معامله را صحیح می کند قصد شماست ولی نیت شما درجه خدایی بودن آن را مشخص می کند.

۳. **دلیل اصلی:** بناء عقلا به امضای شارع رسیده است. امری تبعدی و تاسیسی نیست. یک وکیل رفته جنسی خریده. حالا این جنس را برای خودش خریده یا برای موکل؟ حالا وکیل می گوید که این را برای خودم خریده ام پس با این وجود برای خودش است نه موکل. پس قصد است که ماهیت عقد را مشخص می کند.

#### ○ مفاد تفصیلی قاعده (تنبیها):

۱. **الحاجه الی القصد انما هو فی موضوع الحکم لا فی حکمه.** یک موضوع و یک حکم داریم. مثلا می گوئیم الربا حرام. ربا موضوع و حرام بودن، حکم است. اگر ندانی که این معامله ربوی هست یا نه شبهه موضوعیه است. می گویند شما باید آن چیزی که در معامله

نیاز دارد نیاز نیست که احکامش را قصد کنی ولی باید قصد بیه کنی. مثلاً یک اقایی با یک خانمی ازدواج کرد. خانم پولدار گیر آورد که خرج مرد را هم بدهد... من وقتی قصد ازدواج داشته باشم حکم وجوب نفقه روشن می شود ولو اینکه قصد نفقه را نداشته باشم. احکام را ممکن است قصد نکنی یا آن را ندانی ولی این احکام محقق می شود. ولی موضوع را باید قصد کنی. اگر شما طلا را عاریه به طرف دادی که عروسی برود و بعد طلا گم شود در عاریه طلا و نقره ضامن هستی و بحث اینکه افراط و تفریط کرده باشی این جا مطرح نمی شود. طلا و نقره اگر از کسی عاریه گرفتی و مواظبت هم کردی ولی گم شد، باز ضامن هستی. اگر شما این حکم را ندانی نمی توانی بگویی که چون این حکم را نمی دانستی ضامن نیستی. پس قصد عاریه که کردی عاریه با همه احکامش مترتب می شود و ربطی به قصد کردن یا نکردن شما ندارد.

=> پس احکام موضوع حکم شرعی مترتب می شوند. ولو بدون قصد و آگاهی. مثلاً خیاراتی که در معاملات هست از احکام است. وقتی جنسی را فروختی طرف شما خیار مجلس دارد ولو اینکه نداند. خیار غبن دارد ولو اینکه نداند یا قصد نداشته باشد. ولی میتوان خیار را ساقط کرد.

۲. **حدوث العقود بیدالمتعاقدين و بقاءها بیدالشارع.** این هم فرعی از قبلی است و نمی توانی بگویی که جدید است. خلط بین امور تکوینی و اعتقادی مشکلاتی در فقه ایجاد کرده است. یکی دیگر از اشکالات شرط متاخر است. مثلاً خانم مستحاضه باید شب غسل کند که روزه روزش درست باشد. شما رفتی ازدواج کردی دیگر تمام است و این زن تا آخر عمر با شما هست. امور تکوینی حدوث و بقایش دست شماست. در عقود ایجادش دست شماست ولی بقایش دست شما نیست. اگر عقلاً گفته اند که بقایش هم دست شماست بقایش هم دست شما می شود. مثلاً جزوه به فردی می دهید که جزوه ات را بخواند هم ایجادش هم بقایش دست شماست.

۳. **تبعیت عقود نسبت به قصد در عالم ثبوت است نه اثبات.** در اثبات تابع لفظ و قراین موجود هستیم. می گوید که شما قرارداد نوشته ای که این اب را یکی از باغ شما رد کند در مقابل، یکسال اب ش را به شما بدهد. عرضم این است که شما اومدی قرارداد صلحی بسته ای و بعد می گویی که قصد ما هدیه بود و می خواهم آن را فسخ کنم. اگر شکایت شد و

دادگاه رفتید کاری به قصد شما ندارند و دادگاه لفظ شما را می گیرد. مثلاً در کتاب وکالت گفته است. پس اثباتاً در دادگاه لفظ را می گیرند. این شد تبعیت عقود از قصد در عالم ثبوت است نه اثبات. پس ادعای خلاف لفظ پذیرفته نمی شود.

□ آقایان یک سری موارد نقضی برای قاعده گفته اند. اگر موارد نقض زیاد باشد قاعده اثبات نمی شود چون قاعده اصطیادی است. آقای مکارم یک سری موارد نقضی را برای قاعده مطرح کرده و از آن دفاع کرده اند. موارد نقض:

• **بیع الغاصب لنفسه.** غاصب کسی است که مال مردم را بدون اذن برداشته و آن را فروخته. حال مالک ماشین پیدا شد. پول برای کیست؟ مالک یا معامله را برهم می زند و ماشینش را می گیرد یا معامله را قبول می کند و پولش را پس می گیرد (پولش که دست آقای فضولی است را پس می گیرد).

**اشکال:** قصد بایع، بیع برای خودش بوده است. بایعی که غاصب بوده است. با امضای مالک آن چیزی که مالک می شود بیع برای مالک (اصلی) می شود. ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد. غاصب برای خودش فروخته ولی برای مالک واقع شد. این نقض قاعده شد یا نه؟ نقض شد. پس عقد باید تابع قصد باشد.

**جواب:** آقای مکارم می فرماید که این نقض قاعده نیست. می فرماید که حقیقت معاوضه وارد شدن هر نوع از عوضین در ملک دیگری است. من وقتی دارم جنسی را به شما می فروشم ماشینم وارد ملک شما و پول شما وارد ملک من می شود. حقیقت بیع داخل شدن مبیع در ملک مشتری و داخل شدن ثمن

در ملک بایع است. منتهی این بایع آقای فضولی که فضولی کرده خود را مالک می پندارد نه اینکه مالک باشد. اینجا اشکال در تطبیق است. این جواب آقای مکارم است. آقای فضولی که داره این ماشین را می فروشد خودش را مالک ماشین می داند ولی اشتباه می کند و شرع این را نپذیرفته است. پس آنچه که مورد قصد است این است که ثمن باید در جیب مالک برود. یک مالک حقیقی داریم که مالک اصلی است و یک مالک توهمی داریم که فضولی است. آن چه قصد شده این است که این ثمن در جیب مالک برود در حالی که فضولی توهم مالک بودن را داشته است. پول هم در جیب ایشان رفت.

اینجا هر چند که پول در جیب فضولی رفته ولی تخلف از قصد نشده است. وقتی مالک پیدا شد یا مالک قرارداد را امضا می کند یا رد می کند. رد کرد که ماشینش را می برد و اگر امضا کرد پولش را می برد. پس بیع برای مالک فروخته شد برای مالک هم واقع شد.

• **اشکال بعدی: بیع المکره.** گفته اند بیع مکره اگر رضایت حاصل شود معامله صحیح است. در صورتی که مکره بدون قصد است. (مکره یعنی چی؟ یعنی مثلا شما را مجبور کرده اند که خانه ات را بفروشی. یک اکراه و اضطرار و اجبار داریم. فرق اینها چیست؟ مضطر معامله اش درست یا نه؟ بله درست است. مضطر یعنی یک عامل خارجی است که باعث این می شود. مثلا خانواده اش مریض شده ماشینش را زیر قیمت می فروشد. عامل خارجی انگیزه بخش شده. اکراه این است که شما را تهدید می کنند که مثلا زیر سند جعلی را مهر کنی و امضا بزنی.

اجبار چیست؟ اجبار سلب اختیار می شود. در مکره با دست خودت امضا می کنی ولی اینجا اینطور نیست. مثلا کسی بیهوش است و در این حال از وی امضا می گیرند. معامله مضطر صحیح است. معامله مجبور علیه باطل است. معامله مکره علیه باطل نیست ولی نافذ هم نیست. یعنی برای نفوذش باید رضایت بیاید. اگر مکره بودی و بعدا راضی شدی معامله ات درست است. وقتی اکراه برداشته شد رضایت می دهی و معامله درست می شود. پس معامله صحیح غیر نافذ است).

**اشکال: بیع مکره بیع غیر مقصود است در صورتی که ما می گوئیم باطل نیست.** پس اینجا عقد تابع قصد نشد. این اشکال است.

**جواب:** این است که می گویند مکره علیه فاقد قصد نیست و فاقد رضایت است. قصدش را دارد ولی راضی نیست. مکره فاقد قصد نیست بلکه فاقد رضایت است و رضایت غیر از قصد می باشد که با رضایت بعدی معامله تحقق می یابد. این هم مورد نقض قاعده نشد.

• **اشکال دیگر. این است که می گویند بیع معاطاتی.** یعنی تعاطی صورت می گیرد و لفظی بیان نمی شود. نمونه بارزش همین دستگاه هایی است که برای فروش کتاب می گذارند.

**اشکال:** معامله معاطاتی قدما نظرشان این بوده که این معامله مفید اباحه است نه تملیک. فرق اباحه و تملیک این است که در دانشگاه مالک خوابگاه نیستی ولی می توانی از آن استفاده کنی. مالک عین و منافع خوابگاه نیستی. در بیع معاطاتی قدما نظرشان این بود که چون در معاملاتی که لازم است باید ایجاب و قبول باید باشد و لفظی و عربی باشد و این معاطات را می گفتند که مفید اباحه است این نظر قدما مورد نقض قاعده می شود. چون قصد تملیک کرده اند ولی چیزی که واقع می شد اباحه بود. این شد نقض قاعده.

**جوابی** که شیخ انصاری داده این است که این مورد خرج عن القاعدة بالنص و الاجماع. مثلا بنای عقلا را شارع تخصیص زد. خیلی اوقات شارع بنای عقلا را تخصیص می زند. متاخرین می گویند که اشکال از موضوع منتفی است و معاطات مفید تملیک است. این مورد نقض قاعده نمی شود. اباحه این است که مجاز هستی در آن تصرف کنی. آنچه که در معاملات مهم است این است که باید قصد معامله داشته باشید و این قصد را ابزار کنید. این ابزار گاهی از طریق لفظ، گاهی از طریق کتابت و گاهی از طریق تعاطی است. رضایت و قصد باید باشد ولی اعلام این قصد و رضایت لزومی ندارد که لفظی باشد. مثل بیع اینترنتی. پس اعلام رضایت و قصد در زمان ما فرق کرده است. متاخرین می گویند که این موضوع کلا منتفی است و نقض قاعده نیست جواب آقای انصاری رو بپرسم.

• **کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه:** یک بحثی داریم که این خودش یک قاعده است منتهی به عنوان نقض این قاعده ارزش یاد شده. قاعده این است؛ کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه. مثلاً شما جنسی می خری (دوچرخه) و بهش می گی من میرم بعد میام می برم. اومدی دوچرخه را ببری دزد برده بود این از جیب صاحب مغازه رفته است. تلف کل تلف جز.

جز یعنی خسارتی بهش وارد بشه ولی کل یعنی کلش از بین بره. حالا یک قراردادی واقع شد و دزد این ماشین را برد فروشنده می گوید که من قصد نکردم، فکر کردم که همین که ماشین را تحویل داده ام تمام شد.

**اشکال:** نقض این بود که اگر چه بایع قصد ضمانت نکرده باشد، ضامن است نسبت به تلف مبیع چه تلف کل چه جزء.

**جواب:** حالا ما بهش می گیم که باید پول را بدی. درست است که العقود تابعه للقصد اما در موضوع نه در حکم. پس فروشنده مسئول است هر چند که قصد نکرده باشد. پس اگر چه بایع قصد ضمانت هم نکرده باشد ضامن است نسبت به تلف مبیع. حال چه تلف کل چه تلف جز. خود این قاعده در جای دیگری اثبات شده است. جواب این شد که این مساله از احکام است نه موضوع که تابع قصد باشد. احکام تابع قصد شما نیست.

• **شرط فاسد آیا مفسد هست یا نه؟** مثلاً اینجا ظهر که می شود شراب می آوریم شما هم یا می خوری یا سر سفره می نشینی. شرط فاسد این است که بخواهی احکام خدا را جا بجا کنی. یک سوالی که مطرح است این است که حالا شرط فاسد باشد قرارداد هم فاسد می شود یا نه؟ بعضی می گویند مفسد هست بعضی می گویند نیست. آنهايي که می گویند مفسد نیست این از موارد نقض قاعده می شود. ولی آنهايي که می گویند مفسد است که نقض قاعده نیست. قصدم این بود که وام ۱ میلیونی به شما دادم یک میلیون و دویست بگیرم (شارع می گوید که این شرط باطل است) در حالی که اگر یک و دویست بگیرم این دویست تو من مال من نمی شود در حالی که من قصد آن را کرده بودم. این نقض قاعده شد. قصد من این بود که یک و دویست بگیرم در حالی که آن چیزی که رخ میدهد این است که من یک میلیون می گیرم. آن چیزی که قصد کرده بودم با آن چیزی که واقع شد دو تا چیز شد. کسانی که قائل به این هستند که شرط فاسد مفسد است اگر این را پذیرفتند باید توجیه کنند. جواب این است که آقای مکارم می فرمایند که تخلف قصد از عقد یک وقت است که نسبت به ارکان است که مبطل است یک وقت هم هست که نسبت به جزء

یا شرط است یعنی غیر رکن. ایشان می فرماید که دومی موجب خیار است و موجب بطلان نیست. یک مبنا به العقود تابعه للقصد می دهد. مثلا شما رفتی قناری بخری گنجشک را رنگ کرده اند و به جای قناری به شما داده اند. این ما قصد لم يقع. این باطل است چون تخلف از ارکان است اما اگر این تخلف نسبت به جزء است این موجب خیار است. شما رفتی جنس صحیح بخری من معیوب به شما داده ام. این باطل نیست چون تخلف نسبت به ارکان نشده است ولی نسبت به جزء شده است. ایشان معامله را تجزیه می کند و می فرماید که بخشی از قصد شما را شارع امضا نکرد (همان قسمت دویست تومان رو) و قسمتی را امضا کرد. همان قسمت یک میلیون تومان رو. البته این جا شما خیار داری. العقود تابعه للقصد فی الارکان. بیع مایملک پیرسم

- مساله فقهی. اگر کسی قصد ازدواج موقت داشته باشد ولی زمان را ذکر نکند تبدیل به دائم می شود. این هم تخلف از قصد شد. آقای مکارم می فرماید که خود این مساله محل اختلاف است. این که تبدیل به دائم می شود محل اختلاف است.

- بعضی گفته اند که اگر قصد شما موقت باشد ولی زمان را ذکر نکنی باطل است.

- بعضی تفصیل قائل اند که اگر با لفظ تزویج بگی تبدیل به دائم می شود و اگر با لفظ متعه باشد باطل است.

**اشکال:** اگر کسی این را پذیرفت که تبدیل به دائم می شود این مورد نقض قاعده می شود یا باید توجیه کند یا بگوید که این استثنا است. حال برای اینکه ثابت کنند که این استثنا است روایت می آورند که روایت این است. ان سمی الاجل فهو متعه و ان لم یسم فهو نکاح ثابت. گفته اند صیغه که می کنی زمان را ذکر نکنی دائم است. به نظر استاد این روایت اینکه اگر زمان را نگویی تبدیل به دائم می شود روایت این را نمی خواهد بگوید. نظر استاد این است که این صیغه برای هر دو ازدواج دائم و موقت کاربرد دارد. به نظر استاد این روایت چیزی را اثبات نمی کند و استاد این را نپذیرفتند. استاد اینکه اگر زمان را نگویی تبدیل به



دائم می شود را نمی پذیرند(استاد یعنی کسانی که طرفدار این نظریه هستند). اگر هم کسی بپذیرد این را جزء موارد استثنا می آورند. دو حالت می شود.

- نظر چهارم این است که اگر از روی نسیان باشد باطل است و اگر عمدا بگوید دائم است.

نظر سوم رو بپرسم

### جلسه چهاردهم

Monday, May 25, 2015  
10:10 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

- مساله ای که مطرح شد این بود که موارد نقضی اگر پیدا کنیم دیگر نمی توانیم از این تحت عنوان قاعده یاد کنیم. اگر نظریه بدهی و این نظریه برای اینکه جا بیافتد باید اشکالاتی که بهش وارد می شود را جواب دهد تا نظریه شکل بگیرد. این اشکالات گاهی از طرف دیگران و گاهی از طرف خود فرد است. این قاعده ای هم که ما گفتیم یک سری اشکالاتی بر آن گرفتند. آقای مکارم مدافع این نظریه است و می خواهند بگویند که این مواردی که می گوئید اشکال هست، اشکال نیست. پس ادامه جلسه قبل می نویسم.

### جلسه پانزدهم

Monday, June 01, 2015  
10:10 AM

بسم الله الرحمن الرحيم

- قاعده حرمت اهانت محترمان و وجوب تعظیم شعائر.

○ واژه کاوی:

۱. اهانت. کوچک شمردن و تحقیر.

۲. محترم: هر چه که در نزد شارع دارای احترام است.

○ ادله حرمت هانت.

۱. عقل. هر چه نزد شارع محترم است بی احترامی به آن جایز نیست.
۲. اجماع. حرمت آلوده کردن مساجد. این چیزهایی است که مورد اتفاق قرآن است. آلوده کردن ضریح ائمه هم حرام است.
۳. سیره متشرعه: اینکه مردم احترام خاصی را برای مساجد و قرآن و افرادی که محترم هستند، قائل هستند.
۴. ادله نقلی: روایاتی داریم که در مورد مومن گفته شده «من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه» هر کس به اولیایی از اولیای الهی اهانت کند خودمانی اش این است که با خدا طرف می شود.

○ مدارک و ملاک اهانت. آقای مراغی دو ملاک را ذکر کرده اند.

۱. اعراض قلبی و عدم اعتناء با قصد اهانت. از اول انسان قصد اهانت دارد. حالا با چه فعلی این کار را انجام می دهد.

- فعلی که ممحض در اهانت است.
- فعلی که مشترک است. فعلی که در جایی مصداق توهین و در جایی مصداق احترام است. مثلا داد زدن در جایی می شود که قصد از آن توهین باشد.
- ظهور در توهین داشته باشد.
- ظهور در تعظیم دارد.

۲. عدم قصد توهین. اینجا گفته اند که فعل ممحض در اهانت است ولی شما قصد توهین نداری در نتیجه این توهین محسوب می شود.

- از طریق فعلی که ظاهر در اهانت است. این هم باعث می شود که توهین محسوب شود. (اگر با چیزی که ظاهر در توهین است ولی قصد تعظیم داشته باشد این توهین محسوب نمی شود).

با فعلی که مشترک است یا ظاهر در تعظیم است؛ این عدم توهین می شود.

- پس ملاک اصلی ما یکی قصد بود و دیگری فعل.
- حالا تعظیم واجب است یا نه؟ توهین به مومن و بزرگتر خویش نمی کنیم، حال احترام ایشان هم واجب است یا نه؟ آقای مراغی گفته اند که رابطه

توهین و تعظیم. فرموده اند که آیا ترک توهین تعظیم محسوب می شود؟ اگر ترک تعظیم مساوی با توهین باشد این واجب می شود. اگر بگوییم ترک تعظیم مساوی با توهین است، توهین مساوی با حرام پس ترک تعظیم هم حرام می شود. پس تعظیم واجب می شود.

• **ادله وجوب تعظیم شعائر الهی (هر چیزی که علامت خداست):**

• **و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب.** این در بحث حج است که این کارهایی که انجام می دهید تعظیم شعائر الهی است. هر کس که شعائر الهی را احترام کند مصداق تقوی الهی است. اگر بخواهیم از این وجوب تعظیم را اثبات کنیم باید اثبات کنیم که؛

شعائر مطلق شعائر الهی است

و دوم اینکه واژه من تقوی القلوب دلالت بر وجوب دارد.

**بررسی واژه شعائر:** شعائر از معانی عامش یکی مطلق علامت دین است. دومی این است که بگوییم مراد مراسم حج است. یا اینکه بگوییم مراد از شعائر بدن است. اگر به معنای بدن باشد یعنی وقتی می خواهی در آنجا چیزی ذبح کنی یک چیز کوچکی را نبر. آقای مصنف نظر اول را می پذیرد. می فرمایند که قرآن می گوید که و البدن جعلناها من شعائر الله. گفته من تبعیضیه است و اینکه من، یکی از مصادیق شعائر الهی محسوب می شود و اینکه مورد هم مخصوص نیست. دومی این است که بگوییم من تقوی القلوب دلالت بر وجوب دارد. تقوی فرموده اند که وقتی چیزی از قرآن شد داریم که فاتقوا الله. پس فاتقوا الله ظاهر در وجوب است. جایی دیگر موضوع را گفت و اینجا هم حکم را. اگر بخواهیم به ایشان اشکال کنیم این است که همه مصادیق تقوا واجب نیست و تقوا مراتب دارد. یک مرتبه اش واجب و یک مرتبه اش مستحب است. وقتی این ارشادی باشد دیگر تولید حکم نمی کند. ما

و جوب تعظیم را به طور مطلق نپذیرفتیم. مرتبه ای از تعظیم که اگر ترک شود توهین محسوب می شود این واجب است.

• **قاعده سوق المسلمین.** این قاعده قاعده ای است برای اثبات حلیت گوشت و فرآورده های آن. برای پاکی و ملکیت و اینها نیست. مثلاً کفشی داریم و نمی دانیم که این کفش که چرم است از کجا آمده است. مثلاً کفش چرمی از کشوری باشد که ذبح شرعی نمی کنند این کفش نجس است. اگر شما در بازار مسلمین چیزی را دیدی و شک در ترکیه اش کردی حمل بر حلیت کن. حالا اینکه سوق مسلمین کجاست؟ بعداً توضیح می دهیم که سوق مسلمین یعنی چی. شما رفته ای در ترکیه می خواهی غذا بخوری. آیا می توانی از غذاهای آنها استفاده کنی یا نه؟ فرموده اند که بر اساس بعضی روایات سوق المسلمین اماره برای تزکیه است.

○ مدرک قاعده

• **قاعده اختلال نظام.** خود این یک قاعده است. اگر قرار باشد در بازار مسلمین هنگامی که شک داریم که تزکیه درست شده یا نه این دیگر باعث می شود که بازاری برای مسلمین باقی نماند.

• **روایت: لا یظن کلهم یسمون.** فردی گفته که در جایی چیزی می خرم که فکر نمی کنم همه بسم الله بگویند. گفته شده این اشکالی ندارد. هر چیزی که حرام و حلالی دارد در جامعه می شود از آن استفاده کنی مگر اینکه بدانی حرام است.

• **مصنوع دار اسلام حمل بر تزکیه می شود ولو در بلاد کفر باشد.**

○ ملاک دارالاسلام.

• مدیریت اسلامی. حاکم حاکم اسلامی باشد. اینجا بحث روابط سیاسی است.

• اکثریت مسلمان. ولو اینکه حکومت لائیک باشد اگر اکثر مسلمان باشند دار اسلام می شود. اذا كان الغالب علیها المسلمون.

• امنیت برای اجرای احکام اسلامی. این برای جوب هجرت و عدم آن می باشد. این ملاک برای هجرت است.

پایان نامه داریم که ملاک دارالاسلام چیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

• قاعده سوق مسلمین.

○ نکته ای که در قاعده سوق مهم است این است که سوق اماره هست یا سوق اماره در اماره است؟ اماره بر اماره یعنی مثل ید مسلمان. چون در بازار مسلمین غالباً مسلمان هستند و غالب مسلمان ها هم تخلف نمی کنند. پس این سوق اماره بر این است که حیوان ذبح شرعی شده است. اگر گفتیم اماره بر اماره است فایده اش این است که مسلمانی در بلاد کفار است. اینجا قاعده سوق جاری نمی شود. این جا بازار کفار است. ولی اگر گفتی سوق موضوعیت ندارد و موضوعیت ید مسلمان است شما می توانی از این فرد جنس بخری. البته اینها همه در فرض شک است و اگر یقین داشته باشی که درست ذبح نمی کنند دیگر نمی توانی از اینها بخری. سوق اماره بر ید مسلمان است. این شد اماره بر اماره. این ها آثارش فرق دارد. اگر شما گفتی که سوق موضوعیت دارد شما می ری از یک کافر جنس می خری باز اینجا اگر گفتی ملاک ید مسلمان است نمی توانی بخری ولی اگر گفتی ملاک سوق مسلمین است می توانی از این فرد جنس بخری. به نظر استاد سوق موضوعیت دارد.

○ نکته دیگر مصنع بازار مسلمنی است. اگر در بلاد کفار باشی ولی نوشته باشه made in iran می توانی بخری ولی برعکس این نمی شود. اینکه در بازار مسلمین چیزی باشد که made in England باشد نمی توانی این را بخری. ولی اگر شک داشته باشی که این مارکی که زده که خارجی است، درست است یا برای فروش بیشتر محصولش زده شما در این صورت می توانی بخری. فرقی هم بین فرق مسلمین نیست مثلاً اینکه سنی هم باشد درست است. مگر اینکه بدانی که اینها احکام خاصی دارند که اینها برای ما حجت شرعی نیست. مثلاً اهل تسنن قائل به این هستند ذابح همین که مسلمان باشد کفایت می کند ولی ما این را نمی گوئیم.

• **قاعده: کل عقد یضمن بصیح یضمن بفاسده و کل عقد لا یضمن بصحیح لا یضمن**

**بفاسده.** این قاعده از قواعد اصطیادی است. وسیره عقلاً هم این قاعده را پذیرفته است. اجمالاً اگر بخواهیم این را توضیح دهیم این است که شیخ انصاری در کتاب مکاسب مثالی دارند که ایشان بر اساس

این قاده ۸ حکم داده است. سوال این است که اگر ما یک کسی پولی را به عنوان رشوه به قاضی داد و بعد مشخص شد که رشوه بوده آیا باید این را به راشی برگرداند یا نه؟ آیا این پولی که شخص مرتشی گرفته مالک می شود یا باید به راشی برگرداند؟ تفصیل قائل شده اند. رشوه داریم و هبه داریم. فرقی این است که رشوه این است که مستقیماً برای آن کار می دهی. یک وقت این است که من می دانم که اقایی که مدیر شده است و یک کاره ای شده است با ایشان رفیق می شوم و محبتش را یک جوری جلب می کنم و مثلاً مهمانی می دهم. این هدیه است. برای قصدی که در بزنگاه می شود از ایشان استفاده کرد. اینها در حکم باهم فرق دارند. حکمش این است که هدیه صحیح چون ضمان آور نیست پس هدیه فاسد هم ضمان آور نیست. به یک نفر هدیه بدهم طرف ضامن نیست که به من چیزی بدهم. آنجایی که هدیه می دهی که بعداً از طرف استفاده کنی اینجا چون صحیحش ضمان آور نیست فاسد آن هم ضمان آور نیست. حقیقت رشوه اجاره فاسد است. چون اجاره صحیحش ضمان آور است پس فاسد آن هم ضمان آور است. اگر پولی که گرفته به عنوان رشوه گرفته باید برگرداند ولی اگر هدیه بوده نیازی نیست. قانون ما تصویب کرده که اگر رشوه ای گرفتیم این پول را به نفع مملکت صادر کنیم.

یک بیع داریم و یک رهن. تعلیق در بیع مبطل است. مثلاً می گویی این جنس را می برم خونه اگر عیال خوشش اومد خریدم این عقد باطل است ولی می توانی بگویی که اگر خوشش نیاد نم یخرم. رهن هم این است که چیزی را گرو می گذاری. اگر گفتی که جنسی را خریدی و چیزی را گرو گذاشتی می گویی اگر پول را تا فلان موقع نیاوردم این کالا در نزد شما مبیع باشد. چنین قراردادی درست است یا نه؟ قرار داد بیع مال مرحوم منوط به عدم پرداخت بدهی. اسمش این است. این باطل است. چون معلق است. حالا چون این بیع باطل است صحیحش ضمان آور و باطلش هم ضمان آور است. اگر صحیح بود باید پول جنس را می دادی ولی حالا که باطل است باید خود جنس را برگردانی. اگر در این مدت تلف شود از جیب بایع می رود. ید مرتهن ید امانی است و اگر تلف شود ضامن نیست. چیزی که پیشش ....

سوار ماشین شدی اومدی دانشگاه. قیمتی تعیین نکردی. این اجاره فاسد است. لایضمن. مثلاً اجاره. اجازه ضمان آور هم هست هم نیست. اجازه نسبت به اجاره بها یضمن است. اگر قرارداد صحیح بود باید اجاره المسمی (آن چیزی که تعیین شده است) را می دادی و اگر فاسد باشد باید اجاره المثل (عرف بازار) را می دادی. یضمن همان اجاره بها است. اگر عقد صحیح بود که باید مهریه را بدی. اگر باطل بود باید مهریه همچنین خانمی را بهش بدی (یعنی مهریه چنین خانمی در عرف چقدر است). ..... لایضمن اجاره، می شود مورد اجاره. که صحیحش ضمان آور نیست.....

○ ادله

۱. اجماع

۲. سیره عقلا

۳. علی الید ما اخذت حتی تؤدیه. مال مردم را گرفتی باید برگردانی. این قاعده اسمش علی الید است. با قاعده ید فرقی این است که ید اماره ملکیت است یعنی این ماژیک در دست من است و شما بگویی که این برای من است چون دست من است پس برای من است مگر اینکه شما بینه بیاوری.

- قاعده اقدام. یعنی با چه انگیزه ای وارد این کار شدی. آقای که شما را از راه آهن تا ایجا آورد انگیزه اش این بود که پول بگیرد. شما هم اقدامت بر این بود که پول بدی. منتهی در این باره صحبت نشد. در هبه انگیزه ات این است که مجانی است. حالا اگر فاسد هم باشد باز نباید پول بدهی. در آنجایی که صحیحش بنا نبود پول بدی در فاسدش هم نباید پول بدی و برعکس. اقدام شما بر ضمان بود پس فاسدش هم ضمان آور است.
- احترام مال مسلمان. مال مسلمان احترام دارد. شما آمدی مال مردم را گرفتی در جریان یک قرارداد باطل باید این پول را برگردانی.

○ ادله عکس قاعده.

- اولویت. وقتی صحیحش ضمان آور نیست پس به طریق اولی فاسدش هم ضمان آور نیست.
- عدم دلیل بر ضمان.
- استئمان. از یک روایت آمده است. من استعمنه مالک علی ملکه فهو غیر ضامن. مثالش مثل اجاره فاسد نسبت به مورد اجاره است. من خودم ادمم این را به عنوان امانت به شما دادم. پس چون امانت بوده ید امانی هم ضامن نیست.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ